



درس خارج کلام
بررسی مبانی و مسائل مهدویت
با محوریت کتب اربعه

جلسات ۹-۱۷

حکم توبه در عصر ظهور (۲)
(بررسی روایات دال بر عدم پذیرش توبه)

استاد: آیة الله طبسی (دامت برکاته)
سال تحصیلی: ۹۵-۱۳۹۴

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۳.....	جلسه نهم- ۹۴/۸/۱۸
۱۰.....	جلسه دهم- ۹۴/۸/۲۳
۱۷.....	جلسه یازدهم- ۹۴/۸/۲۴
۳۰.....	جلسه دوازدهم- ۹۴/۸/۲۵
۳۵.....	جلسه سیزدهم- ۹۴/۸/۳۰
۴۵.....	جلسه چهاردهم- ۹۴/۹/۱
۵۸.....	جلسه پانزدهم- ۹۴/۹/۲
۶۴.....	جلسه شانزدهم- ۹۴/۹/۲۲
۷۳.....	جلسه هفدهم- ۹۴/۹/۲۳

روایت پنجم

(الف) متن روایت:

حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ
 بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنِ أَبِي
 عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ عَنْ حُرُوبِ أَمِيرِ
 الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَكَانَ السَّائِلُ مِنْ مُجَبِّئِنَا فَقَالَ
 أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ: بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ بِخَمْسَةِ أَسْيَافٍ،
 ثَلَاثَةٌ مِنْهَا شَاهِرَةٌ لَا تُغْمَدُ إِلَيَّ أَنْ «تَضَعَ
 الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا» وَلَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا
 حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتِ
 الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا آمَنَ النَّاسُ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ
 الْيَوْمِ، فَيَوْمَئِذٍ «لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ
 تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا
 خَيْرًا»، وَ سَيْفٌ مِنْهَا مَلْفُوفٌ وَ سَيْفٌ مِنْهَا
 مَغْمُودٌ سَلَّهُ إِلَى غَيْرِنَا وَ حُكْمُهُ إِلَيْنَا...

ترجمه روایت :

مردی از شیعیان ما از پیکارهای امیر
 المؤمنین ﷺ پرسید. حضرت امام باقر ﷺ در پاسخ
 فرمود: خداوند حضرت محمد ﷺ را با پنج
 شمشیر برانگیخت. سه شمشیر همواره برکشیده
 است و به نیام نرود تا پیکار پایان یابد،
 و پیکار پایان نیابد تا خورشید از مغرب
 طلوع کند. پس چون خورشید از مغرب برآمد،
 در آن روز مردم به تمامی امنیت یابند، پس
 آنگاه ایمان کسی که از پیش، ایمان
 نیاورده و یا با ایمانش نکوئی نکرده،
 سودی ندارد. و شمشیری که بازداشته شده
 است؛ و شمشیر در نیام که دیگران برکشند و

فرمانش با ماست.

نکات روایت :

۱. این روایت، بر خلاف روایات قبل، صراحتی در عدم قبول توبه ندارد.
۲. روایت طولانی است، ولی ادامه آن را به جهت اختصار و خروج از محل بحث نیاوردیم.
۳. مفاد روایت این است که در روزی که همه ایمان می‌آورند، ایمان همه قبول نمی‌شود.

(ب) منابع روایت :

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۰
۲. کافی، ج ۵، ص ۱۰، ج ۲، به نقل از تفسیر قمی
۳. خصال شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۷۴، باب ۵، حدیث ۱۸
۴. تحف العقول، ص ۲۸۸
۵. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۴، باب ۳۱، حدیث ۳۳۶
۶. الوافی مرحوم فیض، ج ۲، ابواب جهاد، ص ۱۰، به نقل از کافی و تهذیب
۷. و سائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب جهاد، ص ۱۶، حدیث ۲، به نقل از کافی
۸. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۱، به نقل از کافی
- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۶، به نقل از تحف العقول
- بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۶، به نقل از مرحوم قمی

۹. جامع احادیث الشیعه مرحوم بروجردی،
ج ۱۳، ص ۷۹

خصوصیات روایت :

این روایت در دو تا از کتب اربعه آمده است و معمول منابع دست اول ما این روایت را آورده اند و در اکثر موسوعه های متأخرین نقل شده است؛ پس روایت مورد اعتنا و توجه بوده است.

ج) بررسی سند :

مرحوم مجلسی در مرآة این روایت را تضعیف کرده اند، که باید بررسی کنیم؛ ظاهراً دونفر هستند که مورد بحثند: یکی سلیمان بن داوود منقری، دیگری حفص بن غیاث

۱. سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُودَ الْمِنْقَرِيِّ نظر مرحوم نجاشی:

قال النجاشي: سليمان بن داوود المنقري أبو أيوب الشاذكوني بصري ليس بالمتحقق بنا، غير أنه روی عن جماعة أصحابنا من أصحاب جعفر بن محمد و كان ثقة، له كتاب^۱ مرحوم نجاشی فرموده متحقق نیست (که تفسیرش بعدا می آید) ولی بالاخره توثیق می کند.

نظر مرحوم علامه:

علامه ایشان را در قسم دوم یعنی ضعف آورده است.

نظر ابن غضائری:

۱. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۲۵۷

قال ابن الغضائري: إنه ضعيف جدا لا يلتفت إليه، يوضع كثيرا على المهمات. يعنى ایشان در مسائل مهم جعلیات دارد. و نسب ابن داوود أيضا تضعيفه إلى ابن الغضائري من القسم الثاني.

ابن غضائری تصریح کرده است که ضعیف است و در مسائل مهم جعلیات دارد و ابن داوود هم نسبت تضعیف را به ابن غضائری داده است، و در قسم دوم نام ایشان را آورده است.

و قال المجلسي في الوجيزة: سليمان بن داوود المنقري ضعيف. نظر مرحوم خویی:

ایشان می‌فرمایند ایشان در اسناد قمی آمده است و طبق مبنای مرحوم خویی هرکس در اسناد کتاب قمی باشد، ثقه است؛ چون توثیق عام دارد و توثیق عامی که مرحوم قمی در مقدمه دارد منحل به توثیقات خاص و متعدد می‌شود.

ثم لا ينبغي الإشكال في وثاقة الرجل فإن النجاشي و علي بن إبراهيم قد وثقاه فلا يعتمد على ما نقله العلامة عن ابن الغضائري، و ذلك لما مر من جهالة طريق العلامة إلى كتاب ابن الغضائري، و إن نسبة الكتاب إليه لم تثبت و لا أثر لتضعيف المجلسي - قدس سره - لأنه مبني على الاجتهاد أو على ما نقله العلامة، عن ابن الغضائري، و من هنا يظهر أنه لا وجه لعد الرجل في الضعفاء كما صنعه العلامة و ابن داوود.

شکی نداریم که منقری ثقه است. ایشان هم

توثیق خاص دارد و هم توثیق عام ؛ نجاشی
توثیق خاص کرده است و مرحوم قمی توثیق
عام کرده است. ولی تضعیف ابن غضائری اثری
ندارد چون بارها گفتیم نسبت این کتاب به
ایشان ثابت نیست و نمی‌دانیم علامه از چه
طریقی به این کتاب دست پیدا کرده است،
تضعیف علامه مجلسی هم اثری ندارد؛ زیرا
مبنی بر اجتهاد است، در حالی که باید حسی
باشد ؛ لذا وجهی برای تضعیف نیست..

نظر بنده راجع به توثیق عام مرحوم قمی :

بنده هم قبلاً نظرم مانند مرحوم خویی بود
و توثیق عام ایشان را قبول داشتم و
می‌پذیرفتم، ولی بعد از تحقیق به مشکلی
برخوردم که از نظرم برگشتم. اجمال مشکل
این است که بخشی از تفسیر قمی برای خود
ایشان نیست، ولی مشخص نیست و خلط شده
است. یعنی به نحو کبروی، توثیقات مرحوم
قمی را قبول داریم، ولی صغروی در اینجا
خلط شده است.

پس منقری دو توثیق دارد ؛ یکی از نجاشی
و یکی از قمی. ما یک توثیق را قبول
داریم، آنوقت این توثیق با تضعیف علامه
حلی تعارض دارد! در حالی که تضعیف علامه
حلی مستند به ابن غضائری است و ما استناد
را قبول نداریم، لذا توثیق بلا معارض است.

نظر مرحوم مامقانی:

**و تحقیق المقال: أن تضعیف ابن الغضائری
لا یلتفت إلیه أصلاً، سیّما عند معارضته
بتوثیق النجاشی الذی أ ضبط من صنف فی**

الرجال، وحينئذ فإن كان قوله قبل ذلك: ليس بالمتحقق بنا.. يراد أنه لم يتحقق عنده كونه إماميًا - كما فهم ذلك منه الشيخ محمد في تعليق المنهج - فلا إشكال؛ لأن ابن الغضائري لم يذكر كونه عاميًا حتى يقدم على عدم تحقق كونه إماميًا عند النجاشي، فقول ابن الغضائري ساقط، و يبقى توثيق النجاشي بغير معارض).

ما به تضعيف ابن غضائري اعتنايي نمیکنیم، مخصوصا اگر معارض با توثيق نجاشی باشد؛ زیرا نجاشی دقیقترین و ضابطترین عالمی است که در علم رجال کتاب نوشته است. غیر متحقق بنا یعنی نزد ما مشخص نیست که ایشان شیعه است یا عامه.

و نستكشف كونه إماميا من عدم تعرض الشيخ في الفهرست لمذهبه، فيكون الرجل من الثقات، و لعلّه لذلك وثّقه في المشتركاتين و إن كان يراد بذلك نفي كونه متحققًا بنا، كما تعارف التعبير بذلك عنه في شأن الرجل العامي يندرج الرجل في الموثقين.

ما امامی بودن ایشان را کشف نمیکنیم از آنجایی که وقتی شیخ نام ایشان را در الفهرست می آورد، متعرض مذهبشان نمی شود. پس منقري مشکلی ندارد.

و علی کلّ تقدیر؛ یكون خبره حجّة، و تضعيف ابن الغضائري ساقطاً.

نظر فرزند مرحوم مامقانی :
ما ترجم له العامه و قد وثقه جمع و

۱. تنقيح المقال، ج ۳۳، ص ۱۱۷

ضعفه آخر، و ینبغی ان نعد موثقاً.

عامه مفصل راجع به این شخص صحبت کرده اند، و عامه بسیار کم راجع به علمای ما بحث می‌کنند و بسیار در کتبشان به علمای ما جسارت می‌کنند و بی‌اعتنایی می‌کنند، ولی نسبت به این شخص مفصل بحث کرده اند؛ پس معلوم می‌شود ایشان جزو عامه است. البته عامی بودن اشکالی وارد نمی‌کند و ما عامی موثق هم داریم. ایشان می‌فرمایند: من تامل دارم.

نتیجه :

سلیمان مشکلی ندارد، گرچه مرحوم مجلسی^۱ تضعیف کرده باشد.

والحمد لله رب العالمین

جلسه دهم - ۹۴/۸/۲۳

جلسه گذشته، به دنبال بررسی سندی روایت پنجم در این باب بودیم. مرحوم مجلسی در مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۳۳۳، این روایت را نقل و تضعیف می‌کنند؛ لذا متعرض بررسی سند و راویان شدیم:

ادامه بررسی سند روایت پنجم: ۲. حفص بن غیاث

اما در رابطه با ایشان اقوال مختلفی نقل شده است؛ مرحوم نجاشی^۱ می‌فرماید ایشان کوفی است و از امام صادق^۲ روایت نقل می‌کند و متولی قضاوت از هارون الرشید شده است و بعد هم ولایت کوفه را به ایشان سپرد، و در کوفه سنه ۵۱۴۹.ق از دنیا رفت. تا آخر فرمایشات مرحوم نجاشی^۱، توثیقی از ایشان استفاده نشده است.

نظر شیخ طوسی^۳:

مرحوم شیخ طوسی^۳ هم تصریحی در کتابشان ندارند، فقط می‌فرماید "له کتاب معتمد"، و در رجال تصریح می‌کنند ایشان عامی است، ولی عامی بودن دخلی در تضعیف یا توثیق ندارد. ایشان در کتاب عده می‌فرمایند:
عمل الطائفة بأخبار حفص بن غیاث. همه علما و بزرگان به روایت حفص عمل کرده‌اند
مرحوم خوئی بعد از بیان حرف شیخ^۳ می‌فرمایند:

و يظهر من مجموع کلامه فیها: أن العدالة
المعتبرة في الراوي أن يكون ثقة متحرزا
في روايته عن الكذب، و إن كان مخالفا في

الاعتقاد، فاسقا في العمل، ناعم رواية
المعتقد للحق الموثوق به يتقدم على غيره
في مقام المعارضة.

از مجموع کلمات شیخ □ راجع به حفص معلوم می شود عدالتی که در راوی معتبر است، این است که از دروغ در روایت پرهیز داشته باشد، هرچند عقایدش با عقاید ما مخالف باشد و در عمل فاسق باشد. آنچه که برای راوی معتبر است عدم کذب است، اگرچه مخالف در اعتقاد باشد. ولی در جایی که روایت عامی با روایت خاصه تعارض کند چه باید کرد؛ در حالی که هر دو ثقه هستند؟ می فرماید در چنین مواردی روایت خاصه که ثقه باشد بر غیرش مقدم می شود.

در ادامه نظر خودشان را بیان می کنند :
نظر مرحوم خویی □ :

و ذكر في العدة في بحث حجية خبر الواحد، عمل الطائفة بأخبار حفص بن غياث، و يظهر من مجموع كلامه فيها: أن العدالة المعتبرة في الراوي أن يكون ثقة متحرزا في روايته عن الكذب، و إن كان مخالفا في الاعتقاد، فاسقا في العمل، ناعم رواية المعتقد للحق الموثوق به يتقدم على غيره في مقام المعارضة. و المتحصل من ذلك: أن حفص بن غياث ثقة و عملت الطائفة برواياته^١.

و المتحصل من ذلك: أن حفص بن غياث ثقة و عملت الطائفة برواياته.

١ . معجم رجال الحديث ، ج ٦ ، ص ١٤٩

حاصل برداشت ما این است که حفص مشکلی ندارد و علما به روایت ایشان عمل کرده اند.

بعد از این مرحوم خویی^۱ می‌فرماید: البته از روایاتی که حفص نقل کرده بر می‌آید که ایشان عامی هم نبوده است.

و قد يستظهر من روايته عن الصادق^۲ في

روضة الكافي الحديث ۹۸ قوله ع: "فوالله أن لو سجد حتى ينقطع عنقه ما قبل الله عز وجل منه عملا إلا بولایتنا أهل البيت... إني لأرجو النجاة لمن عرف حقنا من هذه الأمة، إلا لأحد ثلاثة صاحب سلطان جائر و صاحب هوى، و الفاسق المعلن". و من روايته عن موسى بن جعفر^۳ قوله: "يا حفص من مات من أوليائنا و شيعتنا، و لم يحسن القرآن علم في قبره"، الحديث. إنه كان شيعيا

روایتی از امام صادق^۴ نقل می‌کنند که به ایشان می‌فرماید: اگر کسی اینقدر عبادت کند که در اثر کثرت عبادت گردنش بشکند، اما ولایت ما را نداشته باشد، اعمالش مقبول نیست. من نجات را برای کسی که معرفت به حقوق ما داشته باشد، امید دارم. (حق امام چیست؟ اینها ائمه به حق و جانشینان پیامبر^۵ هستند و اطاعت و مخالفتشان، اطاعت و مخالفت پیامبر^۶ است). مگر کسی که دستیار ظالم باشد و اهل بدعت باشد و یا کسی که علنا حدود الهی را بشکند.

و روایت بعدی را از امام کاظم نقل می‌کنند که فرمودند: ای حفص! آنقدر شیعه رتبه دارد که اگر قرآن هم بلد نباشد و فوت شود، در عالم قبر به او آموزش می‌دهند، تا در عالم قیامت بخواند و ترقی رتبه پیدا کند.

اگر عامی باشد چنین روایاتی را نقل نمی‌کند، چون بر خلاف عقیده خودش هست. البته ایشان در سند این روایات اشکال می‌کنند:

لكنه لا يتم لأنه لو سلمت الدلالة فإن في سند الروایتين القاسم بن محمد، عن سليمان المنقري.

به علاوه اینکه در این روایت حفص آمده که احتمال دارد افراد دیگری باشند.

على أن الرواية الثانية لا تصريح فيها بأن راويها هو حفص بن غياث فلعله حفص بن سوقة، أو حفص بن البختری، أو غيرهما ممن روى عن موسى بن جعفر.

یعنی معلوم نیست مراد از حفص در روایت دوم ابن غیاث باشد، زیرا ممکن است حفص بن سوقه یا ابن بختری باشد.

نتیجه این که مرحوم خوئی می‌فرمایند ایشان اگر عامی هم باشد، ثقه است.

تنبيه :

حفص بن غیاث در کتب اربعه قریب نود روایت دارد و کثیر الروایه است، کسی که ضعیف باشد از او نود روایت نقل نمی‌شود. اکثر نقل روایت بزرگان از او، کشف می‌کند که شخص یا عادل است یا ثقه.

نظر فرزند مرحوم مامقانی: □:

حاصله البحث نقلنا كلمات الأعلام من الخاصة و العامة في المترجم، و نقلنا بعض رواياته، إلا أن الذي يبدو لي أن بعض رواياته التي أشرنا إليها لا يمكن صدورها من الإمام إن لم يكن المخاطب من الشيعة الإمامية المأمون جانبه، الموثوق بتديّنه، و الذي يغلب على الظن أنه إمامي ثقة شديد التقيّة، و مع التنزّل عامي موثّق بالقرائن، و الله العالم.^١

ما كلمات عامه و خاصه راجع به حفص را نقل کردیم، اما برای ما مشخص است که بعضی روایات ممکن نیست از امام صادر شده باشد، مگر این که مخاطب شیعه امامی باشد؛ که منظور همان دو روایتی است که نقل کردیم. پس از این دو روایت کشف می‌کنیم که ایشان شیعه است و دینش مورد وثاقت است و آنچه که به نظر ما میرسد، امامی و ثقه است و بسیار تقیه می‌کرده است. (البته روایتی هست که ایشان می‌فرماید "ولدنی ابوبکر مرتین" که ما قائلیم اینها از باب تقیه است، و همچنین این روایت را در کتب دست اول ندیدیم و اولین کتابی که این روایت را نقل می‌کند، کشف الغمّة اربلی است و او هم از یکی از علمای حنابله به نام جنابذی نقل می‌کند.)

نظر مرحوم مامقانی: □:

١ - تنقيح المقال في علم الرجال ، ج ٢٣ ، ص ٣٠٢

مرحوم مامقانی^۱ بعد از این که بحث مفصلی راجع به ایشان دارند، گویا تمایل به توثیق ایشان دارند.

و ضعّفه في المعتبر، و كشف الرموز، و التنقيح، و إيضاح الفخر، و المدارك... و غيرها معللين بكونه عاميا، و قد سها قلم كاشف الرموز في تعليله بكونه بتريا، فإنّ فيه : أنّ البترية ليسوا من العامة. نعم، قسم من البترية من العامة^۱.

می‌فرمایند: در مقابل افرادی هستند که ایشان را تضعیف می‌کنند: علامه حلی^۲، مرحوم محقق^۳ در معتبر، فاضل آبی^۴ در كشف الرموز، فاضل مقداد^۵ در تنقيح الرائع، فخر^۶ فرزند علامه حلی در ايضاح الفوائد و مدارج؛ دلیشان عامی بودن ایشان است و کاشف الرموز در این که گفته ضعیف است چون بتری است اشتباه کرده است، زیرا بتریه از عامه نیستند.

و تنقيح المقال في حال الرجال: أنّ المشهور و إن كان كون الرجل عاميا، إلا أنّ تخلف الشهرة في جملة من تراجم الرواة، منهم السكوني-على ما مرّ- مع عدم إشارة النجاشي أصلا إلى كونه عاميا، ربّما يثبّطنا عن الجزم بذلك. و تولّيه القضاء من قبل هارون أعمّ من كونه عاميا ؛ لإمكان كونه إماميا ملتزما بالتقية التامة. و استدلال بعضهم لكونه عاميا بما في أمالي الصدوق

۱ - تنقيح المقال ، ج ۲۳ ، ص ۲۹۷

رحمه الله من أنه عند الرواية عن مولانا
الصادق عليه السلام كان يقول: حدّثني خیر
الجعافرة جعفر بن محمد عليهما السلام.. كما
تري

بالاخره مشهور این است که ایشان عامی
است، لکن نجاشی اصلاً اشاره ای به عامی بودن
نکرده است؛ لذا نمی‌توان گفت ایشان عامی
است. و قبول قضاوت از جانب هارون
نمی‌تواند دلیل بر عامی بودن باشد زیرا
ممکن است از باب تقیه باشد. و استدلال
بعضی به آنچه در امالی صدوق است به این
که شیعه تعبیر به خیر الجعافره نمی‌کند،
استدلال ضعیفی است.

در ادامه ادله‌ای را می‌آورند و
می‌فرمایند در عامی بودن ایشان بحث داریم.
با فرض عامی بودن ایشان، همه علما به
روایات وی عمل کرده‌اند. مرحوم مجلسی^۱ در
وجیزه می‌فرماید: ضعیف او موثق.

نتیجه :

سند روایت از جهت حفص بن غیاث مشکلی
ندارد. اگر قاسم بن محمد هم توثیق بشود،
سند مشکلی ندارد و الا سند روایت خالی از
اشکال نیست.

جلسه یازدهم- ۹۴/۸/۲۴

ادامه بررسی سند روایت پنجم:

۳. قاسم بن محمد

با این عنوان در کتب اربعه بیش از دویست مورد از او نام برده شده است، و شخصیت‌های بزرگی مانند ابن ابی عمیر، ابن فضال، ابراهیم بن هاشم، صفوان، حماد بن عیسی و... از ایشان روایت نقل می‌کنند. لکن ایشان توثیق خاصی ندارند و همچنین این شخص بین قاسم بن محمد اصفهانی و قاسم بن محمد جوهری و چند نفر دیگر مشترک است.

قاسم بن محمد اصفهانی:

ایشان معروف به کاسولا بوده است. مرحوم نجاشی می‌فرمایند "لم یکن بالمرضی" یعنی مورد رضایت و مقبول نیست و ابن غضائری هم می‌گوید "یعرف تاره و ینکر اخری" و ما مفصلا در جلسات قبل درباره این عبارت بحث کردیم، که این عبارت نه دلالت بر مدح دارد نه دلالت بر ذم و جرح دارد، فقط به معنای این است که روایات عجیب و غریب از او صادر شده است. لذا ایشان تضعیف یا توثیقی ندارند.

قاسم بن محمد جوهری :

مرحوم نجاشی در توثیق ایشان بیانی ندارد، لکن کشی گفته ایشان واقفی است. برخی از ابن داوود نقل کرده‌اند که ثقه است.

نتیجه:

قاسم بن محمد به خاطر اشتراک مورد تأمل است. ولی ظاهراً متن روایت جای تأمل نیست و مشکلی ندارد.

(د) دلالت روایت :

اگر بگوییم سند روایت خالی از اشکال نیست، معنایش این نیست که متن را قبول نکنیم، بلکه متن قابل قبول است.

مرحوم مجلسی^۱ ذیل این روایت بیانی دارند و با اینکه ربطی به بحث ندارد، ولی چون مفید فایده است، در ذیل می‌آوریم:

قوله عليه السلام: "شاهرة" تشهير السيف إخراج من غمده و لعله مبني على جواز القتال للكفار في زمان الغيبة أو يخص بما إذا هجموا على قوم فإنه يجب القتال لدفعهم و إن لم يجز ابتداؤهم، أو بما إذا خيف على بيضة الإسلام، أو يقال: المراد بكونها شاهرة أنها تقع، و إن كانت مع فقد الشرائط غير جائزة، و على التقادير مقابلتها مع جهاد أهل البغي ظاهرة إذ ليس شيء منها يجري فيه مع غيبة الإمام أو عدم بسط يده عليه السلام كما لا يخفى و الله يعلم^۱.

در روایت داریم که سه شمشیر هست که از نیام کشیده شده است و همیشه باید با اینها جنگید، تا زمان ظهور امام زمان^ع. از این روایت استفاده می‌شود که جنگیدن در

۱ - مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول ، ج ۱۸ ، ص ۳۳۳

زمان غیبت جایز است و باید بر سر دشمن شمشیر را وارد کرد. در زمان غیبت چه کسی باید از این شمشیر استفاده کند؟ فقیه می‌تواند استفاده کند. پس این روایت مبنی بر این است که بگوییم در زمان غیبت جهاد ابتدایی هم جایز است، که این مبنای مرحوم خویی^۱ بوده است؛ یا مراد این است که اگر کفار حمله کردند، دفاع واجب است، که خلاف ظاهر است؛ یا اگرچه حمله هم نکنند، روند کارهای کفار به گونه‌ای است که اگر ادامه بدهند، چیزی برای اسلام و مسلمین باقی نمی‌گذارند؛ باز هم جهاد واجب است.

ما قبلا ادله مانعین جهاد ابتدایی را مفصلا نقل کردیم و همه را رد کردیم و ادله مجوزین را هم نقل کردیم. همین روایت را به عنوان یکی از ادله آنها بیان کردیم.

توجیه مرحوم فیض کاشانی:

لعل طلوع الشمس من مغربها کنایة عن
أشراط الساعة و قیام القیامة أو کسبت فی
إیمانها خیرا أي لا ینفع الإیمان یومئذ
نفسا غیر مقدمة إیمانها أو مقدمة إیمانها
غیر کاسبة فی إیمانها خیرا.

ایشان می‌فرمایند این روایت مربوط به دوران قیامت است.

روایت ششم :

این روایت را مرحوم فرات بن ابراهیم در تفسیرشان نقل کرده‌اند. ما راجع به فرات

۱ . الوافی ، ج ۱۵ ، ص ۶۱

بحث کردیم که تا زمان مرحوم مجلسی نه از ایشان خبری بود نه از کتابشان. مرحوم مجلسی^۱ می‌فرماید: روایات این کتاب، دلالت بر جلالت مؤلف آن دارد. ولی انصافاً تفسیر ارزشمندی است و مطالب دست اول زیادی دارد، ارزش وقت گذاشتن دارد.

متن روایت را از بحار می‌آوریم نه از تفسیر فرات؛ چون متن روایت در فرات کمی مبهم است.

الف) متن روایت :

تفسیر فرات^۲ بن ابراهیم جعفر بن محمد الفزّاری بِإِسْنَادِهِ عَنْ خَيْثَمَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ^۳ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ قَالَ يَعْنِي مَوَدَّتْنَا^۴ وَ نُصِرْتْنَا قُلْتُ أَيُّمَا [إِنَّمَا] قَدَّرَ اللَّهُ مِنْهُ بِاللِّسَانِ وَ الْيَدَيْنِ وَ الْقَلْبِ. قَالَ يَا خَيْثَمَةُ نُصِرْتْنَا بِاللِّسَانِ كَنُصِرْتْنَا بِالسَّيْفِ وَ نُصِرْتْنَا بِالْيَدَيْنِ أَفْضَلُ. يَا خَيْثَمَةُ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَتْ أَثْلَاثًا فَثَلُثٌ فِيْنَا وَ ثَلُثٌ فِي عَدُوِّنَا وَ ثَلُثٌ فَرَائِضُ وَ أَحْكَامٌ وَ لَوْ أَنَّ آيَةَ نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتُوا أَوْلَيْكَ مَاتَتِ الْآيَةُ إِذَا مَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ إِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي مِنْ أَوْلِهِ إِلَىٰ آخِرِهِ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فَلِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتَلَوْنَهَا يَا خَيْثَمَةُ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيباً^۵ وَ سَيَعُودُ غَرِيباً فَطُوبَىٰ لِلْغُرَبَاءِ يَا

۱. تفسیر فرات، ص ۴۴.

۲. در متن تفسیر "صفوتنا" آمده است، که اشاره به حضرت مهدی^۳ است.

۳. برخی در «غریب» تفسیر زیبایی دارند و

خَيْثَمَةُ سَيَّاتِي عَلَى الذَّاسِ زَمَانٌ لَا يَعْرِفُونَ اللَّهَ
مَا هُوَ وَ التَّوْحِيدَ حَتَّى يَكُونَ خُرُوجُ الدَّجَالِ وَ
حَتَّى يَنْزِلَ عِيسَى بِنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا الصَّلَاةُ وَ
السَّلَامُ مِنَ السَّمَاءِ وَ يَقْتُلُ اللَّهُ الدَّجَالَ عَلَى
يَدَيْهِ وَ يُصَلِّيَ بِهِمْ رَجُلٌ مِدْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أ لَا
تَرَى أَنَّ عِيسَى يُصَلِّيَ خَلْفَنَا وَ هُوَ نَبِيٌّ أَلَا وَ
نَحْنُ أَفْضَلُ مِنْهُ.^١

ترجمه روایت :

تفسیر فرات: خثیمه گفت از حضرت باقر^ع
در باره آیه «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا
يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا...» پرسیدم. فرمود:
منظور دوستی و یاری ما خانواده است.
گفتم: به مقداری که خداوند^ع مرا توفیق
دهد، با زبان، دست و قلب در راه شما کوشش
می‌کنم.

فرمود: خثیمه! یاری با زبان، مانند
یاری با شمشیر است و یاری با دو دست،
بہتر است. قرآن به سه قسمت تقسیم شده: یک
سوم آن درباره ما خانواده است و یک سوم
درباره دشمنان ما و یک سوم دستور و احکام
است. اگر آیه‌ای در باره گروهی نازل شده
باشد که آنها از دنیا رفته‌اند، در صورتی
که منظور و مفاد آیه نیز از بین برود،
دیگر از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند. تمام
قرآن قابل انطباق است. تا وقتی آسمان و
زمین پایدار باشد، هر گروهی آیه‌ای دارند

→→→

می‌گویند غریب به معنای نو و جدید است.
١. بحار الأنوار، ج ٢٤، ص ٣٢٩

که آن را می‌خوانند.

یا خثیمه! اسلام ابتدایش غریب بود و در آینده نیز غریب خواهد شد؛ پس خوشا به حال غریبان!

خثیمه! روزی بر مردم خواهد آمد که خدا و توحید را نشناسند، تا ظهور دجال و تا موقعی که عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و خداوند دجال را به دست او بکشد و یکی از ما خانواده بر آنها امامت کند و نماز بخواند. نمی‌بینی عیسی پشت سر ما نماز می‌خواند. با اینکه پیامبر است، ما از او برتر و بالاتریم.

ب) توضیح روایت:

از صدر روایت استفاده می‌شود که منظور از «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا» روزی است که امام ظهور می‌فرمایند و ربطی به قیامت ندارد. لذا اشکال قبل برمی‌گردد که آیا می‌توان ملتزم به این شد که در دوران امام زمان، توبه پذیرفته نمی‌شود؟

ظاهراً بعد از فرات احدی جز مرحوم مجلسی این روایت را نقل نکرده است، و ما نمی‌توانیم اشکال کنیم؛ زیرا ممکن است کتاب در اختیار کسی نبوده. اما از زمان مرحوم مجلسی به بعد چرا کسی نقل نکرده است؟

برخی می‌خواهند بگویند مرحوم فرات زیدی است، ولی این مسئله مشکلی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا ما زیدی موثق هم داریم، مثل ابن

عقده که عامه و خاصه از او تعریف می‌کنند و بسیار موثق است. اما نسبت به فرات چیزی در دست نداریم، مگر توثیق متأخر متأخرین، مثل مرحوم مجلسی. یا می‌توانیم از خود متن به سلامت عقیده ایشان نسبت به اهل بیت پی ببریم.

(ج) بررسی سند :

۱. جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ

نظر مرحوم نجاشی :

قال النجاشي: جعفر بن محمد بن مالك بن عيسى بن سabor، مولى أسماء بن خارجة بن حصين الفزاري، كوفي، أبو عبد الله، كان ضعيفا في الحديث.

می‌فرماید: ایشان کوفی بود و در حدیث ضعیف بود.

قال أحمد بن الحسين: كان يضع الحديث وضعا، و يروي عن المجاهيل.

احمد بن حسین می‌گوید: ایشان حدیث جعل می‌کرده است و از مجاهیل روایت نقل می‌کند. و سمعت من قال: كان أيضا فاسد المذهب و الرواية. و لا أدري كيف روى عنه شيخنا النبيل الثقة أبو علي بن همام، و شيخنا الجليل الثقة أبو غالب الزراري رحمه الله؟ و ليس هذا موضع ذكره.

شنیدم که می‌گویند: ایشان هم عقیده اش خراب است و هم روایاتش مشکل دارد و تعجب می‌کنم چگونه دو فرد ثقه از او روایات نقل می‌کنند.

به نظر ما، همین نقل دو ثقه کاشف است مطلب آن‌گونه که می‌گویند نیست.

نظر ابن غضائری :
قال ابن الغضائري: كذاب، متروك الحديث
جملة، و كان في مذهبه ارتفاع، و يروي عن
الضعفاء و المجاهيل، و كل عيوب الضعفاء
مجتمعة فيه.

ابن غضائری طبق عادتش می‌فرماید: کذاب
است و تمام احادیثش را قلم بگیرید و
همچنین مشکل عقیدتی داشته است و از ضعفا
نقل می‌کرده و عیوب همه ضعفا در ایشان جمع
است.

و ما کرارا گفتیم: اسناد این کتاب به
ایشان معلوم نیست و به قول مرحوم آقابزرگ
معلوم الوضع است؛ یعنی مشخص است که یکی
از دشمنان شیعه این کتاب را نوشته است تا
روایات را جرح و قدح کند.

نظر شیخ طوسی: □
شیخ طوسی □ در رجالشان می‌فرمایند: ایشان
کوفی و ثقه است. ولی برخی ایشان را تضعیف
کرده‌اند.

نظر علامه حلی: □
مرحوم علامه حلی □ نام ایشان را در قسمت
دوم آورده‌اند؛ یعنی ضعیف است. انگار
استناد کرده‌اند به حرف‌های ابن غضائری. در
آخر می‌فرمایند: "فعندی فی حدیثه توقف، و
لا اعمل بروایتہ".

ابن داوود هم ایشان را در قسمت دوم نقل
می‌کنند.

نظر مرحوم مامقانی: □
مرحوم مامقانی □ گویا می‌خواهند ایشان را

توثیق کنند، و این توثیق هم بعید نیست.
 أقول: قد نبهنا في فوائد المقدمة^۱ على أنّ جملة ممّا هو من ضروريات مذهبنا اليوم قد كان يعدّ في سالف الزمان غلوّاً، و عليه فرّعوا تضعيف جمع من الثّقات. و ظني أنّ ما صدر في المقام في حقه من الغمز و التضعيف، ناشئ من روايته جملة من معجزات الأئمة عليهم السلام، سيما معجزات ولادة القائم عليه السلام. ولعل قول الشيخ رحمه الله: روى في مولد القائم عليه السلام أعاجيب. بعد قوله: و يضعّفه قوم.. إشارة إلى أنّ منشأ تضعيف القوم هو روايته الأعاجيب في مولد القائم عليه السلام، و إنّ في الحقيقة ليس منشأ للتضعيف، كما أشار إليه بتوثيقه إيّاه أولاً، فكأنّه بعد التوثيق، أشار إلى تضعيف جمع و منشئه، و ضعف المنشأ بتلك العبارة المختصرة.^۲

ما در مقدمه فوائد رجالی اشاره کردیم که یک سری از اعتقاداتی که امروز جزو ضروريات مذهب ماست، در گذشته به آن غلو می‌گفتند و به این دلیل عده‌ای از ثقات را تضعیف کردند؛ که ایشان یکی از آنها است. تضعیفاتی که برای ایشان است، ناشی از نقل معجزات ائمه^۳، مخصوصاً معجزاتی که در ولادت امام زمان^۴ بود، می‌باشد و شیخ طوسی^۵ هم که می‌فرماید اعاجیبی در میلاد امام زمان^۶ نقل

۱ - کتاب فوائد رجالی در دو جلد است، که واقعا ارزش مطالعه و مباحثه دارد.

۲ - تنقیح المقال في علم الرجال ، ج ۱۶ ، ص ۴۴

کرده است، منظور همین معجزات است. لذا منشأ تضعیف قوم همین روایات است. لکن اینها تضعیف به حساب نمی‌آید؛ همان طور که خود شیخ^۱ فرمودند ثقه است.

توضیح وجه عدم دلالة روایت‌ه علی الضعف، أن أموره علیه السلام - کسائر الأئمة علیهم السلام - کذلکها أعاجیب، بل معجزات الأنبیاء کذلکها أعاجیب، و لو لم تکن عجیبة لم تکن معجزة. و قد یؤح إلی ما ذکرنا من کون کلام الشیخ رحمه الله.. إشارة إلی منشأ تضعیف القوم و ردّه الفاضل المجلسی الأول، حیث قال - فیما حکي عنه - : إنّه لا عجب من ابن الغضائری فی أمثال هذه، بل العجب من الشیخ رحمه الله. لکن الظاهر أن الشیخ رحمه الله ذکر ذلك لبيان وجه تضعیف القوم لا للذم. انتهى.

وجه اینکه نقل این روایات موجب ضعف ایشان نمی‌شود، این است که امور امام زمان^۲ مثل بقیه ائمه^۳ از عجائب است، بلکه تمام معجزات انبیاء^۴، اعاجیب است. اگر عجیب نبود، معجزه نبود. تفصیل این حرف را مرحوم مجلسی^۵ اول اشاره می‌کنند که می‌فرمایند: ما از حرف ابن غضائری تعجب نمی‌کنیم؛ ولی این که شیخ^۶ اعاجیب آورده است، شاید اشاره به وجه و منشأ تضعیف قوم باشد.

تحقیق المقال: أن الأقوی کون الرجل ثقة، اعتماداً علی توثیق الشیخ رحمه الله المؤید بأمور فمنها: کشف روایة أبي علي بن همام، و أبي غالب الزراري عنه، عن توثیقهما

إياه، كما لَوْح إليه النجاشي- و هما المراد ب: الشيخين - في قول المجلسي الأول رحمه الله: إِنَّ الشَّيْخَيْنِ الْأَعْظَمَيْنِ كَانَا أَعْرَفَ بِحَالِهِ مِنْ ابْنِ الْغَضَائِرِيِّ الَّذِي لَمْ يُوَثَّقْ- أيضا- و روى الصدوق رحمه الله هذه الأعاجيب عنه- في كتبه- سيما إكمال الدين.

و زعم صاحب التكملة: إِنَّ غرضه ب: الشيخين؛ النجاشي و الشيخ رحمه الله فاعترض عليه بأن النجاشي لم يوثقه، و إنما وثَّقه الشيخ رحمه الله وحده، و ضعَّفه النجاشي. بل نقل هو و الشيخ ضعفه عن قوم. انتهى. فإن فيه: إِنَّ غرضه من الشيخين هما اللذان أشار إليهما النجاشي بقوله: و لا أدري.. إلى آخره.

فزارى ثقه است-؛ زيرا شيخ طوسی □ بلاترديد فرموده ثقه است؛ كه اين توثيق مؤيد به امورى است: نقل روايت على بن همام و ابو غالب زرارى از ايشان، و اين دو بزرگوار آشناتر به حال فزارى بودند تا ابن غضائرى. همچنين اين اعاجيب را شيخ صدوق □ هم روايت کرده است.

و منها: ما عن كتاب الاستغاثة في بدع الثلاثة، من قوله: حدثنا جماعة من مشايخنا الثقات منهم جعفر بن محمد بن مالك الكوفي. انتهى.

يكي ديگر از مؤيدات، كتاب استغاثه است (كه از قديمي ترين كتابهاى ما است، و نويسنده آن از فرزندان امام جواد □ است). در اين كتاب روايتى را نقل مي كند و جريان

ازدواج ام‌کلثوم^۱ با خلیفه اول را نقل می‌کند و بحث مفصلی دارد، و در این جریان ایشان را توثیق می‌کند.

و منها: أن الصدوق رحمه الله روى في الخصال، عن الرجل بسنده إلى الصادق عليه السلام أنه قال: «صنفان من أمّتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة، و القدرية». و من روى هذه الرواية، كيف ينسب إليه ابن الغضائري الارتفاع؟ و من لاحظ أخباره التي رواها في حقّ الأئمة عليهم السلام ممّا هو من ضروريات مذهبنا اليوم، جزم بأنّ كلّ ما صدر منهم من الغمز في حقه بنسبة وضع الحديث إليه، و رميه بالارتفاع و الغلوّ. و روايته عن المجاهيل و الضعفاء، و جميع عيوب الضعفاء؛ إنّما نشأ من روايته تلك الأخبار التي رواها الصدوق رحمه الله و غيره - أيضا - .

مؤید دیگر: مرحوم صدوق^۲ روایتی از ایشان نقل می‌کند که: از امت ما دو صنف هستند که بهره‌ای از اسلام نبرده‌اند: غلاة و قدریه. اگر ایشان از غلاة باشد، این روایت را نقل نمی‌کند، تا ریشه خودش را بزند.

و منها: رواية البزوفري، و ابن عقدة، عنه، و كونه كثير الرواية، و إكثار المشايخ الرواية عنه.

روایت بزوفری و ابن عقده که از بزرگانند. و همچنین کثرت روایت و اکثار

۱ - نظر ما در این جریان این است که اگر هم ازدواجی صورت گرفته باشد، منظور از ام‌کلثوم، دختر خلیفه اول است.

روایت مؤید توثیق ایشان است.

و بالجمله؛ فلا شبهة لنا في لزوم الاعتماد على توثيق الشيخ رحمه الله المؤيد بما عرفت، و لا يضعضنا عن ذلك إلا ما سمعته من النجاشي من قوله: كان ضعيفا في الحديث.

و لقد تعجّب المجلسي من النجاشي من أنّه مع معرفته هؤلاء الأجلّاء، و روايتهم عنه، كيف سمع قول جاهل مجهول فيه؟! ثم قال: و الظاهر أنّ الجميع نشأ من قول ابن الغضائري كما صرح به النجاشي، حيث عقب تضعيفه إيّاه في الحديث، بنقل كلام أحمد بن الحسين الغضائري. فانظر أنّه متى يجوز نسبة الوضع إلى أحد لرواية الأعاجيب، و الحال أنّه هو لم يروها فقط، بل رواه جماعة من الثقات. انتهى.

ما شکی نداریم که باید به حرف شیخ □ اعتماد کنیم و ما متزلزل نمی‌شویم؛ مگر از حرف نجاشی که فرمود در نقل حدیث ضیف است. مرحوم مجلسی □ هم از نجاشی تعجب می‌کند که ایشان تخصصش در معرفت اجلا است و در حالی که اجلا از ایشان روایت نقل می‌کنند، ایشان به حرف یک مجهول اعتماد می‌کنند و نقل اجلا را کنار می‌گذارند. به کسی که روایات اعاجیب نقل می‌کند، نسبت وضع می‌دهد، در حالی که این روایات را فقط ایشان نقل کرده است؛ بلکه افراد موثق دیگر هم نقل کرده‌اند.

جلسه دوازدهم - ۹۴/۸/۲۵

ادامه بررسی سند روایت ششم:

نظر مرحوم خویی □ :

أقول: إن توثيق الشيخ و ابن قولويه و علي بن إبراهيم إياه يعارضه ما تقدم من تضعيفه، فلا يمكن الحكم بوثاقته.^۱

توثيق شيخ □ و ابن قولويه (على المبنأ) و علي بن ابراهيم، با تضعيف ایشان تعارض می‌کند، از این رو نمی‌توان توثيق کرد. قی هنا شيء، و هو أنه سیأتي إن شاء الله تعالى في ترجمة: محمد بن أحمد بن يحيى، نقل استثناء ابن الوليد و الصدوق رحمهما الله من روایاته ما رواه عن جمع، منهم: جعفر بن محمد بن مالك. و استصواب أبي العباس ابن نوح استثناء هما هذا. و الجواب عن ذلك: أن استثناء هما الجماعة من روایات محمد ابن أحمد بن يحيى لخصوصية فيها لا للقدح في هؤلاء، كما يشهد بذلك: أولا: إن فيهم من هو مسلم الثقة، و العدالة، و الضبط، و الاعتبار. و ثانيا: إن الصدوق رحمه الله قد روى عن الرجل روایات عديدة بغير طريق محمد بن أحمد بن يحيى، فلو كان استثناءه لغمز في الرجل، لم يرو عنه جملة أخبار ليس في طريقها محمد بن أحمد بن يحيى.

در اینجا مشکلی باقی می‌ماند که ابن نوح عده‌ای را استثناء کرده است که یکی از آنها ایشان است. جواب این است که قدح در

۱ - معجم رجال الحديث ، ج ۴ ، ص ۱۱۸

خودشان نیست، بلکه قدح به خاطر خصوصیتی در روایت است. چون ابن نوح کسان دیگری را هم استثنا کرده است که مسلماً از ثقات هستند؛ و همچنین خود مرحوم صدوق^۱ نیز روایاتی را از ایشان نقل می‌کند.

فبان من ذلك كله ان الرجل بحمد الله سبحانه من الثقات، والله العالم.

خدا را شکر، جعفر فزاری ثقه است.

نکته:

در مورد این که برخی گفته‌اند روایات ایشان مشکل دارد؛ و ما با تتبعی در روایاتی که از ایشان در دسترس ما هست؛ مخصوصاً روایاتی که درباره امام زمان^۲ نقل کرده‌اند؛ روایتی که مشکل داشته باشد و به چشم بیاید، ندیدیم. شما نیز می‌توانید مراجعه‌ای به کتاب معجم احادیث الامام مهدی^۳، جلد‌های ۴ و ۷ داشته باشید و در روایات منقول از ایشان تتبع کنید. برخی از این روایات:

۱. كيف انتم اذا بفيتم بلا امام هدى، ولا علم يري، ييرا بعضكم من بعض.
۲. أما والله، لأقتلن أنا و ابناي هذان، و ليبدعنن الله رجلا من ولدي في آخر الزمان يطالب بدمائنا، و ليغيبن عنهم تمميرا لأهل الضلالة، حتى يقول الجاهل: ما لله في آل محمد من حاجة.
۳. صاحب هذا الأمر أصغرنا سنًا، و أحملا

۱. معجم احادیث الامام المهدی^۳، ج ۴، ص ۴۱

۲. معجم احادیث الامام المهدی^۳، ج ۴، ص ۹۰

شخصاً. قلت: متى يكون ذاك؟ قال: إذا سارت
الركبان ببعدة الغلام، فعند ذلك يرفع كل
ذي صيصية لواء، فانتظروا الفرج.^١
این ها روایاتی نیست که قبول نداشته
باشیم؛ بلکه الان مورد قبول است.

نتیجه بررسی سند :

اگرچه ما تلاش کردیم و جعفر فزاری را
توثیق کردیم؛ لکن در اینجا روایت مرسل
است؛ لذا نمی‌توانیم به این روایت اعتماد
کنیم و به استناد این روایت به قطع
بگوییم در زمان امام زمان^ع توبه پذیرفته
نمی‌شود.

روایت هفتم

الف) متن روایت:
حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ
اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي
الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ \square أَنَّهُ قَالَ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ
جَلَّ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ^٢ فَقَالَ الْآيَاتُ
هُمُ الْأَيْمَةُ \square وَ الْآيَةُ الْمُنْتَظَرَةُ هُوَ الْقَائِمُ \square
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ
مِنْ قَبْلِ قِيَامِهِ بِالسَّيْفِ وَ إِنْ آمَنَتْ بِمَنْ تَقَدَّمَ
مِنْ آبَائِهِ \square ...

ترجمه روایت:

علی بن رباب از امام صادق علیه السلام

١ . معجم احادیث الامام المهدي^ع، ج ٤، ص ٣٩٢

٢ - الأنعام: ٥٣.

روایت کند که ایشان در باره این سخن خدای تعالی «روزی که بعضی از آیات پروردگارت بیاید، ایمان هیچ نفسی که پیشتر ایمان نیاورده است به وی فایده نمی‌رساند» فرمودند: آیات عبارت از ائمه است و آیت منتظره، حضرت قائم علیه السلام است و در روز ظهورش که با شمشیر بپاخیزد، ایمان کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد، به وی سود نرساند، گرچه به پدران گذشته وی ایمان آورده باشد.

(ب) منابع روایت :

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۱۸
 ۲. البته شیخ صدوق در صفحه ۳۰ نیز همین روایت را (با کمی تفاوت در سند) نقل می‌کند.
 ۳. بحار الانوار فرموده: در ثواب الاعمال آمده: ولی ما نیافتیم.
 ۴. تفسیر صافی، ج ۲، ص ۱۷۳
 ۵. حلیة الأبرار مرحوم بحرانی، ج ۵، ص ۴۲۰، حدیث ۳
 ۶. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۶۵۳
 ۷. المحجة فیما نزل فی الحجّة، ص ۶۹
 ۸. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۲
 ۹. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۳
 ۱۰. نورالثقلین، ج ۱، ص ۷۸۱، حدیث ۳۵۶
 ۱۱. منتخب الأثر، ص ۳۰۲
- از علما اهل سنت کسی جز قندوزی در ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۹۸ کسی این روایت را نقل نکرده است. والحمد لله رب

العالمين

جلسه سیزدهم - ۹۴/۸/۳۰

نکات روایت هفتم:

۱. این روایت خیلی صراحت دارد در اینکه آن منحرفین، نواصبی که می‌خواهند توبه کنند، حد آن قبل از قیام به سیف است و چنانچه حضرت قیام به سیف کردند دیگر توبه آنها قبول نیست. اگر صراحت نداشته باشد لااقل ظهور دارد در اینکه این دوران، دوران قبل قیامت نیست، دوران رفع عدم تکلیف نیست بلکه دوران ظهور امام زمان \square می‌باشد.

۲. با توجه به این روایت عدم پذیرش توبه اختصاص به نواصب ندارد بلکه طبق این روایت حتی کسانی که به یازده امام اعتقاد داشته باشند، اما امام دوازدهم را قبول نداشته باشند را هم شامل می‌شود. آیا الان یک چنین کسانی هستند که بر اثر طولانی شدن غیبت مذکر امامت شوند- به هر حال اگر امام زمان \square را قبول نداشته باشند حتی اگر امامی باشند وقتی امام زمان \square ظهور کنند ایمانشان قبول نیست (من انکر واحدا منا فقد انکرنا).

۳. این روایت از روایات قبل خیلی روشن‌تر می‌باشد زیرا در آنها عبارت لایستتیب بود- استتابه باب استفعال، لایطلب درخواست توبه نمی‌کند- البته امکان داشت لایستتیب بوده به معنای اینکه در کارهای بزرگ نیابت نمی‌گیرند و به کسی واگذار نمی‌کنند، خلاصه دلالت آن روشن نبود و سند آن

هم مشکل داشت.

(ج) بررسی سند روایت:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي
الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ

۱. سعد بن عبدالله

ایشان مشکلی ندارد

۲. محمد بن حسین بن ابی الخطاب

ایشان هم مشکلی ندارد

۳. حسن بن محبوب

ایشان هم مشکلی ندارد

۴. علی بن رئاب

نظر مرحوم خوئی:

قال النجاشي: علي بن رئاب أبو الحسن،
مولى جرم - بطن من قضاة - و قيل مولى
بني سعد بن بكر، طحان، كوفي روى عن أبي
عبد الله \square ، ذكره أبو العباس و غيره. و روى
عن أبي الحسن \square له كتب، منها: كتاب
الوصية و الإمامة و كتاب الديات روى عن
أبي عبيدة الحذاء و روى عنه الحسن بن
محبوب، كامل الزيارات: الباب ۸، في فضل
الصلاة في مسجد الكوفة، الحديث ۱۳. روى عن
محمد بن قيس و روى عنه الحسن بن محبوب،
تفسير القمي: سورة البقرة، في تفسير قوله
تعالى: و ما أنزل على الملكين ببابل
هاروت و ماروت.^۱

۱. در معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۱۷

نجاشی فرموده است کوفی است و کتاب‌هایی دارد وصیة، امامة، دیات اما بحثی از توثیق او نمی‌کند. مرحوم خوئی^۱ می‌فرماید: ایشان در کتاب تفسیر قمی هم روایت دارد یعنی می‌خواهند توثیق عام مرحوم قمی را بر ایشان تطبیق بدهند.

نظر شیخ طوسی:

له أصل کبیر و هو ثقة جلیل القدر. أخبرنا جماعة عن أحمد بن محمد بن الحسن بن الولید عن أبيه عن محمد بن الحسن الصفار عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب.^۱ منظور از اصل کتاب‌هایی است که بلاواسطه از امام گرفته شده است. - حرف کسانی که می‌گویند لم یرو عنهم تعجب دارد - علی بن رئاب ثقة و جلیل القدر است، به آن اصل من طرقتی دارم. ولی مرحوم طوسی فقط در فهرست ایشان را توثیق کردند و در رجال سخنی از توثیق او به میان نیاوردند.

روایات ایشان در کتب اربعه بیش از ۴۵۰ روایت است که به نظر ما اگر تضعیف نداشته باشد همین کثرت روایت در توثیق ایشان کفایت می‌کند. پس این بزرگوار را شیخ طوسی توثیق کرده و روایات زیادی هم از ایشان نقل شده است. از مرحوم خوئی نسبت به ایشان بیش از این مطلبی نیست، و ظاهراً رد هم نمی‌فرماید.

۱. الفهرست، ج ۱، ص ۲۶۳

نکته دیگر اینکه بزرگانی چون: ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب، از ایشان روایت نقل می‌کنند یعنی اگر ما توثیق خاص نداشته باشیم همین کثرت روایات و روایت اجلا از او کافی است.

نظر ابن ندیم:

من مشایخ الشیعه الذی روی الفقه عن

ائمه

جزو اقطاب شیعه است که فقه اهل بیت را از ائمه گرفته و منتقل کرده است. (البته قول او برای ما حجت نیست)

نظر مرحوم علامه حلی:

ایشان را در قسم اول می‌آورد و می‌فرماید: **ثقة جلیل القدر.**

نظر مرحوم ابن داوود:

ثقة جلیل القدر.

نظر مرحوم مجلسی:

در وجیزه ایشان را توثیق کرده است. و در کتاب بلغه، مشترکات او را توثیق کردند.

نظر مرحوم مسعودی:

کان من علیة علماء الشیعه و کان اخوه الیمان ابن رئاب کان من علیه علماء الخوارج و کان یجتمعان فی کل سنة ثلاثة ایام یتناظران ثم یفترقان ولا یسلم احدهما الاخر ولا یخاطبه.^۱

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۴؛ البته بحث او گذشت و اختلاف نظرها هم مطرح شد، به نظر ما ایشان شافعی مذهب است اما خیلی معتدل و بعضی گفتند شیعه

از افراد سرآمد علمای شیعه است جالب این است که ایشان از ولایتمداران و اقطاب و بزرگان شیعه است و از کسانی که فانی در ولایت ال محمد ﷺ است اما برادر ایشان از بزرگان علماء تکفیری بود،

در مورد خوارج هم در روایات خود اهل سنت (در مقدمه کتاب سنن ابن ماجه در بحث راجع به خوارج) چنین نقل شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ((**الْخَوَارِجُ كَلَابِ اهل النار**')) سگهای جهنم هستند و این فرمایش پیامبر اکرم ﷺ را کبرای حرف ابن عابدین حنفی (در الدر المختار، ج ۶، ص ۴۱۳) قرار بدهید که تصریح می‌کند: الوهابیه، اتباع عبدالوهاب هم خوارج زماننا.

سالی سه روز این دو برادر به مناظره و بحث می‌پرداختند، به همدیگر سلام نمی‌کردند علی بن رئاب وقتی بحث می‌کرد او را مخاطب قرار نمی‌داد یعنی رو در رو قرار نمی‌گرفتند صورت خود را به طرف مردم می‌کرد با جمعیت حرف می‌زد به این معنا که تو کسی نیستی که من با تو حرف بزنم و او هم همینطور می‌کرد.

نتیجه اینکه علی بن رئاب توثیق خاص دارد، کثرت روایت دارد، روایت اجلا از او پس بدون شک ثقه است.

این روایت را با این شفافیت علی بن

→→→

است، بالاخره شافعی مذهب و موثق.
۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۱، ۱۲، ذکر الخوارج

رئاب از امام صادق \square نقل می‌کند پس ما یک روایت صحیح پیدا کردیم البته روایات متعدد است که چنانچه به حد استفاضه برسد دیگر ما نیاز به بررسی سندی نداریم و باید روایات را توجیه کنیم.

این روایت را مرحوم صدوق با سند دیگری نقل می‌کنند ولی برای ما فرقی ندارد که سند دوم آن صحیح باشد یا نه، چون سند اول صحیح بود.

سند دوم روایت :

حدثنا بذلك احمد ابن زياد ابن جعفر همداني حدثنا علي بن ابراهيم عن ابيه ابراهيم بن هاشم عن محمد بن ابي عمير عن حسن بن محبوب عن علي بن رئاب

۱. احمد ابن زياد ابن جعفر همداني

در روایت قبل از پدر نقل می‌کردند و پدر از سعد بن عبدالله در این روایت ایشان خود شخصا از احمد ابن زياد نقل می‌کند. ایشان یا از طائفه همدان یمنی یا اینکه از شهر همدان است. ایشان ظاهرا توثیقی از نجاشی و شیخ طوسی ندارد ولی از مرحوم صدوق دارد. نظر مرحوم صدوق:

كان رجلا ثقة دينا فاضلا عليه رحمة الله و رضوانه^۱ و مرحوم صدوق از ایشان اکثار روایت دارد.

نظر مرحوم علامه:

كان رجلا ثقة دينا فاضلا رضي الله عنه^۲.

۱ . کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۹
۲ . خلاصه، قسم اول، ص ۱۹

نظر ابن داوود:

فرموده: ایشان ثقه است.

نظر مرحوم مجلسی:

در کتابهای وجیزه و بلغه ایشان را
توثیق کرده اند.

مشترکات طریحی و کاظمی:

هر دو ایشان را توثیق کرده اند.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

إن إتفاق أعلام الجرح و التّعدیل علی
توثیق المترجم لا تدع مجالاً للتّشکیک فی
وثاقته فهو ثقة بلا ریب.^۱ اتفاق علمای جرح
و تعدیل بر توثیق این شخص هیچ زمینه ای را
برای تشکیک در وثاقت و جلالت ایشان نمی
گذارد.

۲. علی بن ابراهیم

ایشان هم مشکلی ندارد.

۳. ابراهیم بن هاشم

ایشان هم مشکلی ندارد و فوق مدح و فوق
وثاقت هستند.

۴. محمد بن ابی عمیر

از اصحاب اجماع هستند.

۵. حسن بن محبوب

از اصحاب اجماع هستند.

۶. علی بن رئاب

بررسی شد که از بزرگان شیعه می باشد.
نتیجه بررسی سند:

۱. تنقیح المقال، ج ۶، ص ۱۴۷

پس این روایت علی بن رئاب، دو طریق صحیح دارد که اگر از روایت دومی هم اغماض کنیم، این روایت صحیح می‌باشد و این روایت خیلی دائره اش از دیگر روایات اضیق است؛ یعنی شخص باید قبل از ظهور ایمان به حضرت مهدی □ داشته باشد.

دلالت این روایت هم واضح است که توبه از کسانی که ایمان به امام زمان □ تا زمان ظهور نداشته باشند، اگر چه به ائمه دیگر □ اعتقاد داشته باشند، پذیرفته نیست.

آیا می‌توانیم به مضمون این روایت ملتزم شویم؟

اگر شخصی ناصبی نباشد و عداوت نداشته باشد، ولی روی کج فهمی بگوید امام زمان □ نیست؛ نه اینکه مذکر ولادت امام بشود، بلکه منکر اصل امامت امام □ باشد؛ آیا توبه چنین شخصی هم قبول نیست؟ در حالی که روایات قبل در عدم پذیرش توبه را توجیه کردیم که منظور ناصبی‌ها می‌باشد.

اگر مفاد این روایت همین باشد، با آن روایاتی که بیان می‌دارد توبه شخص تا قیامت و تا قبل از مرگ پذیرفته استف در تعارض قرار می‌گیرد.

روایت هشتم

الف) متن روایت:

حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ
الْعَدَوِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَسْعُودٍ وَحَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
نُعَيْمِ السَّمَرْقَنْدِيِّ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ [بْنِ] مَسْعُودٍ

الْعِيَّاشِيَّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ شَجَاعٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بصِيرٍ قَالَ قَالَ
الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ □ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
"يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا
إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي
إِيمَانِهَا خَيْرًا" يَغْنِي خُرُوجَ الْقَائِمِ الْمُنْتَظَرِ
مِنَّا ثُمَّ قَالَ □ يَا أَبَا بصِيرٍ طُوبَى لَشِيعَةِ
قَائِمِنَا الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَ
الْمُطِيعِينَ لَهُ فِي ظُهُورِهِ أَوْلَئِكَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ
الَّذِينَ "لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ"^۱.

امام صادق □ در تفسیر قول خداوند

عز و جل "روزی بیاید که سود ندهد بعضی از
آیات پروردگارت، کسی را که آن روز ایمان
بیاورد، در صورتی که پیش از آن ایمان
نداشته و در حال ایمان خود کسب خیری
نکرده است" فرمود: مقصود خروج قائم منتظر □
از ما است. سپس فرمود: ای ابو بصیر! خوشا
به حال شیعیان قائم ما، که در حال غیبتش
انتظار ظهورش را دارند و در حال ظهورش از
او فرمان برند؛ آنان دوستان خدایند، که
"نه ترسی دارند و نه اندوهگین میشوند".

(ب) منابع روایت:

۱. کمال الدین، ابن بابویه، ج ۲، ص ۳۵۷ (قرن ۵۴ ق.)
۲. صافی، فیض، ج ۲، ص ۱۷۳، از کمال
الدین (قرن ۵۱۱ ق.)

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۵۷

۳. اثبات الهداة، حرعاملی، ج ۳، ص ۴۷۵
۴. حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی، ج ۵، ص ۴۲۰ و برهـان، بحرانی، ج ۱، ص ۵۶۶ و المحجة، بحرانی، ص ۶۹ (وحدت نص با کمال الدین، اختلاف جزئی در سند، عدم اسناد به کمال الدین)
۵. بحار الانوار، مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۴۹ و ج ۶۴، ص ۳۳، از کمال الدین
۶. نور الثقلین، حویزی عروسی، ج ۱، ص ۷۸۱ و ج ۲، ص ۳۰۹، از کمال الدین
۷. منتخب الأثر، صافی، ص ۵۱۴، از کمال الدین
۸. ینابیع المودة، قندوزی، ج ۳، ص ۲۳۸
۹. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، جمعی از مؤلفان، ج ۷، ص ۱۶۲
- این حدیث را از قداما فقط کمال الدین آورده است و هر کس هم که نقل کرده، یا تصریح کرده که از کتاب کمال الدین است یا فرموده سند آن به ابن بابویه منتهی می شود. منابع عامی هم ندارد، جز کتاب ینابیع المودة، که آن هم از منابع خودمان (کتاب المحجة) نقل می کند.

ج) بررسی سند روایت هشتم:
حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ
الْعَدَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مَسْعُودٍ وَحَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ
نُعَيْمِ السَّمَرْقَنْدِيِّ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ [بْنِ] مَسْعُودِ
الْعِيَّاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَجَاعٍ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ

خود مرحوم صدوق این روایت را از
سمرقندی شنیده است. بنا بر این آقای
سمرقندی جزو مشایخ مرحوم صدوق می‌باشد و
ظاهراً هم هیچ توثیقی ندارد.

۱. مظفر بن جعفر بن المظفر نظر مرحوم خوئی:

العلوي العمري من مشايخ الصدوق (قدس
سره)، ترضى عليه، المشيخة: في طريقه إلى
محمد بن موسى العياشي. و ذكره في العيون:
مع توصيفه بالسمرقندي^۱

هیچ اشاره ای در کتب به توثیق ایشان
نشده است. تنها چیزی که در کتب نسبت به
ایشان نقل شده این است که: **ترضی علیه**.
یعنی وقتی که مرحوم صدوق اسم ایشان را
می‌برد، می‌فرماید: رضی الله عنه، رضوان الله
علیه. این بحث است که ترضی مرحوم صدوق
نسبت به اشخاص، مخصوصاً مشایخ ایشان،
اماره وثاقت آن فرد می‌باشد. این را نمی-

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۷۸

پذیرند. مخصوصاً مرحوم خوئی می‌فرماید: ترضی بر فاسق هم اشکالی ندارد. پس ترضی اعم است از اینکه آن شخص ثقه باشد یا نباشد. پس ترضی دلیل نمی‌شود؛ بلکه ممکن است مؤید باشد، آن هم به نظر مرحوم مامقانی.

بیان مبنائی دیگر در توثیق سمرقندی :

ممکن است گفته شود که طریق دیگر برای توثیق ایشان، شیخ بودن ایشان برای صدوق است. اما صرف شیخ بودن بر یک ثقه، دلیل بر وثاقت نیست؛ مگر اینکه خود شخص ثقه مبنائی داشته باشد یا تصریح کرده باشد که من از ثقات نقل می‌کنم؛ مثل مشایخ نجاشی، که همه ثقه هستند، چون خود ایشان فرمودند.

پس آقای سمرقندی توثیقی ندارد؛ فقط ترضی دارد؛ مگر اینکه کسی قائل به مبنای مرحوم مامقانی شود و ترضی ایشان را دلیل حسن ایشان بداند. این مشکل اول سند است.

۲. محمد بن جعفر بن مسعود

مشکل دوم سند این است که با تبعی که داشتیم، مطلبی راجع به ایشان پیدا نکردیم. البته این مشکل قابل حل است. آقای سمرقندی از دو نفر نقل می‌کند و دیگری حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی است. ایشان ثقه است. گرچه در او اختلاف است.

۳. حیدر بن محمد بن نعیم

نظر شیخ طوسی:

حيدر بن محمد بن نعيم السمرقندي عالم
جليل يكنى أبا أحمد يروي جميع مصنفات
الشيعة و أصولهم عن محمد بن الحسن بن
أحمد بن الوليد القمي و عن أبي عبد الله
الحسين بن أحمد بن إدريس القمي و عن أبي
القاسم جعفر بن محمد بن قولويه القمي و
عن أبيه روى عن الكشي عن العياشي جميع
مصنفاته روى عنه التلعكبري و سمع منه سنة
أربعين و ثلاثمائة و له منه إجازة و له
كتب ذكرناها في فهرست^١.

شيخ طوسی (م ٤٦٠) هزار سال قبل با دقت
ایشان را معرفی می‌کند که: عالم، جلیل و
از شاگرد های ابن ولید قمی و چند نفر
دیگر است و تمام اصول شیعه، مصنفات شیعه
را نقل کرده است و تلکبری هم در سال ٣٤٠
از ایشان روایت شنیده است. آیا این عبارت
کفایت می‌کند در توثیق ایشان؟ آیا حتما
لفظ ثقه در مورد ایشان باید به کار برده
می‌شد؟

به نظر ما همان لفظ عالم جلیل القدر
در اعتبار او کفایت می‌کند.

السمرقندي جليل القدر فاضل من غلمان
محمد بن مسعود العياشي و قد روى جميع
مصنفاته وقرأها عليه و روى ألف كتاب من
كتب الشيعة بقراءة و إجازة و هو يشارك
محمد بن مسعود في روايات كثيرة يتساويان
فيها. و روى عن أبي القاسم العلوي و أبي

١ . رجال، طوسی، ص ٤٢٠

القاسم جعفر (بن محمد) بن قولويه و عن محمد بن عمر بن عبد العزيز الكشي و عن زيد بن محمد الحلقي. و له مصنفات منها: كتاب تنبيه عالم قتله علمه الذي هو معه و كتاب النور لمن تدبره. أخبرنا بهما جماعة من أصحابنا عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن حيدر.^١

در اینجا شیخ طوسی بیان می‌کند که ایشان هزار کتاب شیعه را در درس اساتیدش تلمذ کرده یا با اجازه دریافت کرده است. ایشان (حیدر بن محمد) غلام عیاشی در سمرقند بوده؛ ولی از آن آل هائی بود که خوب از استاد استفاده کرد؛ تا جائی که با استاد برابر شده است. سپس اسامی شاگردان و اساتیدش و یک سری از کتاب های او را نام می‌برد. به نظر ما این عبارت مرحوم شیخ طوسی صراحت یا ظهور در وثاقت ندارد، ولی عبارت قبلی ایشان در رجال کفایت می‌کند.

نظر مرحوم علامه:

أن حيدر بن نعيم بن محمد السمرقندي، عالم، جليل القدر، ثقة، فاضل، من غلمان محمد بن مسعود العياشي، يكنى أبا أحمد يروي جميع مصنفات الشيعة و أصولهم و روى عنه التلعكبري و سمع منه سنة ٣٤٠ و له منه إجازة.^٢

ایشان تعبیر عالم، جلیل القدر، ثقة

١ . الفهرست، طوسی، ص ١٦٧
٢ . خلاصه، قسم اول، ج ١، ص ٥٨

و فاضل را می‌آورد. همچنین بیان می‌کند که از غلامان مرحوم عیاشی بوده و در سال ۳۴۰ تلعبری از ایشان روایت شنیده است.

اشکال بر نظر علامه و جواب آن:

برخی به علامه حلی اشکال کرده‌اند که شما توثیق را از کلام شیخ طوسی گرفتید؛ در حالی که ایشان کلمه ثقه ندارند؛ لذا شما نباید ثقه می‌گفتید.

ایشان می‌فرماید: این حرف درست نیست، چون نظرشان این بوده است. با توجه به اینکه هیچ بعید نیست که ایشان ثقه باشد؛ زیرا ما وثاقت را از تمجیدات شیخ طوسی که فرموده است: **شیخ إجازة عالم فاضل جلیل القدر روی عنه الاجله روی عن الاجله** (از بزرگان کتابها و مصنفات شیخ را نقل کرده است) استفاده می‌کنیم.

فرمایش ایشان فرمایش بعیدی نیست. به نظر ما ایشان ثقه است و مشکلی ندارد.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

إن القرائن المتكثرة تشير إلى وثاقته و جلالته وإن أبیت عن ذلك فأقل ما يوصف به كونه حسنا كالصحيح.^۱

طبق این قرائنی که ما نقل کردیم، مصنفات شیخ را نقل می‌کند. شیخ از او نقل می‌کند: ثقه و جلیل است و اگر خیلی می‌خواهی دقت کنی و دنبال کلمه ثقه هستی؛ لاقلاً ایشان حسن است و روایتش مثل روایت

۱. تنقیح المقال، ج ۲۴، ص ۶۶۷

صحيح است. ما نیز همین فرمایش را می- پذیرم .

نظر مرحوم خوئی:

لا إشكال في حسن الرجل و جلالته، و يكفي في ذلك: قول الشيخ: إنه فاضل، جليل القدر، و قوله: عالم جليل، و أما توثيقه فلم نعثر عليه في من تقدم على العلامة و تبعه على ذلك ابن داوود و لعلهما استفادا من ذلك من قول الشيخ جليل القدر، و هي غير بعيدة^١.

در اينكه ايشان حسن و جليل القدر است، بحثی نيست و در اين رابطه همان حرف شيخ برای ما کافی است. ايشان در چارچوب کلمه ثقه است. بعد می‌فرماید: اما توثيق ايشان را ما در کلمات قدما و کسانی که قبل علامه بودند، نيافتيم؛ بله علامه اين را فرمودند و به تبع او ابن داوود فرموده است، شايد اين دو، کلمه ثقه را از کلام شيخ طوسی استنباط کردند.

و هي غير بعيد: شايد منظور ايشان برداشت خودشان بوده و شايد هم اينکه: آنها طبق استنباط خود توثيق کرده اند.

به هر حال مرحوم خوئی ايشان را می- پذيرند و در توثيق علامه تأمل دارند؛ زيرا علامه از متأخرين است و توثيقات ايشان حدسی است؛ در حالی که بايد حسی باشد.

اشکال: آیا علما مبنائی دارند بر

١ . معجم رجال الحديث، ج ٦، ص ٣١٦

اینکه: هر کس را شیخ طوسی تجلیل کرد، ثقه باشد! و اصلاً می‌شود شیخ طوسی کسی را که ثقه نباشد، این همه تجلیل کنند؟

جواب: این سؤال باقی است که شیخ طوسی چرا خودشان ثقه نفرمودند و بعضی هم می‌گویند که ایشان اصالة العدالة ای می‌باشند. ولی این حرف برای ما ثابت نیست. اما نسبت به علامه ثابت است؛ زیرا خودشان به اصالة العدالة ای بودن تصریح دارند؛ اما شیخ خودشان نفرموده‌اند.

کسانی که می‌گویند ایشان ثقه نیست و به حسن کفایت می‌کنند، به این علت است که بگوییم چرا شیخ عوض این همه عبارت کلمه ثقه به کار نبردند. ولی نظر ما این است که باید از این چهارچوب خارج شد ثقه یک تعبیر برای اعتبار و وثاقت است. عالم، جلیل‌القدر، روی اصول الشیعه، این هم یک طریق دیگر است. لذا حرف مرحوم مامقانی را می‌پذیرم و ایشان را ثقه می‌دانم.

اقای علوی از دو نفر نقل کرد و این دو نفر از محمد بن مسعود عیاشی (صاحب التفسیر) که هیچ بحثی در ایشان نیست و عیاشی هم از علی بن محمد بن شجاع نقل می‌کند.

نظر مرحوم ابن داوود:

حیدر بن محمد بن نعیم السمرقندی لم
(رجال و الفهرست للشیخ الطوسی) جلیل
القدر، ثقة، روی ألف کتاب من کتب الشیعة

روی عنه التلعکبری و سمع منه سنة ٣٠٤. ابن داوود هم همین عبارت ثقه جلیل القدر را بیان می‌کند. متأخرین هم ایشان را توثیق کرده‌اند. نتیجه:

به هر حال به نظر ما حیدر بن محمد ثقه است.

پس آقای علوی سمرقندی از دو نفر نقل می‌کند که یکی مجهول است که مشکلی ایجاد نمی‌کند چون یک شخص دیگر در کنارش می‌باشد، که مشکل ندارد.

٤. علی بن محمد بن شجاع نیشابوری نظر مرحوم خوئی:

علي بن محمد بن الشجاع النيسابوري، روی عن أبي الحسن الثالث و روی عنه علي بن مهزيار كذا عن بعض نسخ الإستبصار و كذلك في التهذيب، و روی عنه بعنوان علي بن شجاع في ترجمة ريان بن الصلت و روی عنه في مواضع كثيرة بعنوان الشجاعي، منها ما رواه بعد هذا الحديث، بلا فصل و تقدم عن الشيخ أيضا بعنوان علي بن شجاع و علی كل فالرجل مجهول الحال.^٢

علی بن محمد بن شجاع نیشابوری از امام ابوالحسن ثالث (امام هادی) نقل می‌کند و ابن مهزیار روایت از او نقل می‌کند و در تهذیب چند روایت دارد، اما هیچ

١ . رجال، ابن داود، ج ١، ص ١٣٧
٢ . معجم رجال الحديث، ج ١٢، ص ١٤٨

اشاره ای به توثیق ایشان نشده است.
آقای خوئی می‌فرماید: ما هیچ چیزی
راجع به ایشان نیافتیم.

نتیجه:

در سند این روایت سه نفر: بطائنی، ابن
شجاع و آقای علوی، مجهول هستند. اگر ما
نتوانیم مشکل دلالت را حل کنیم و به ناچار
همان ظهور را اخذ کردیم، که به استناد
این روایت در دوران امام زمان □ اصلاً توبه
قبول نمی‌شود، می‌گوییم این روایت ضعیف
است؛ ولی آیا به این راحتی می‌توان از
کنار این روایت گذشت، در حالی که روایات
دیگری هم هست.

(د) دلالت روایت:

ظاهر این روایت این است که امام آن
روز را (يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ
نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ
فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا) بر روز ظهور امام زمان
□ تطبیق دادند و مراد آنهایی هستند که
امامت امام را قبول ندارند، حتی اگر
بقیه‌ی ائمه □ را قبول داشته باشند.

این مفاد و این دلالت ظاهراً منحصر به
این روایت است که آن هم از نظر سند مشکل
داشت؛ اما روایات دیگر این دلالت را
نداشت؛ ولی ظاهر این است که توبه کسی که
امامت امام زمان □ را قبول نداشته باشد،
قبول نمی‌شود.

روایت نهم

الف) متن روایت:

عن علي بن حنبل عن الربيع بن محمد بن
المسلمي عن عبد الله بن سليمان العامري عن
أبي عبد الله \square قال: ما زالت الأرض إلا والله
تعالى ذكره فيها حجة يعرف الحلال والحرام
ويدعو إلى سبيل الله جل وعز ولا ينقطع
الحجة من الأرض إلا أربعين يوماً قبل يوم
القيامة فإذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة
ولن ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من
قبل أن ترفع الحجة أولئك شرار من خلق الله
هم الذين تقوم عليهم القيامة^١

امام صادق \square فرمودند: تا زمانی که این
زمین است؛ یعنی تا زمانی که قیامت بر پا
نشده، خداوند عز وجل حجت روی کره‌ی زمین
دارد. این حجت خودش آشنا و عارف حلال و
حرام است و مأموریت این حجت این است که
مردم را به سوی راه خدا \square دعوت کند. حجت
ادامه دارد تا چهل روز قبل از قیامت. چهل
روز مانده به قیامت این حجت برداشته می-
شود؛ چون دیگر مقدمات قیامت است. و حجت
برداشته نمی‌شود تا چهل روز مانده به
قیامت. حضرت که رحلت کردند، تازه درب
توبه بسته می‌شود.

نکات روایت:

١. این روایت با روایات قبل فرق دارد.
طبق این روایت (بر خلاف روایات قبل) باب

١. محاسن، ج ١، ص ٢٣٦

توبه زمانی بسته می‌شود که دوران تکلیف نیست؛ یعنی دورانی که امام رحلت کردند و مقدمات قیامت فراهم می‌شود. حجت که برداشته شد، عالم تکلیف برداشته می‌شود؛ و این مقدمات قیامت است و دیگر توبه قبول نیست. یعنی تا در عالم تکلیف هستید، فرصت توبه باقی است.

۲. امام زمان ؑ شهید می‌شوند یا به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند؟

به نظر ما امام زمان ؑ به مرگ طبیعی از دنیا می‌روند. رحلت ایشان هیچ منافاتی با مقام حضرت ندارد. البته مقام شهادت را دارند؛ چون کسی که بر ولایت ایشان بمیرد، شهید از دنیا رفته است؛ چه رسد به خود ایشان. کسی راجع به شهادت و نحوه ی شهادت امام ؑ بحث نمی‌کند؛ مگر در کتاب‌هایی که از قرن دوازده به بعد نگارش یافته است: یکی از آنها کتاب آقای احساسی است، که هم مشکل اعتقادی دارد و هم مدرک ارائه نمی‌دهد (که زنی حضرت را با هاون می‌کشد). بعد از او صاحب الزام الناصب شهادت را نقل می‌کند و ایشان هم مدرک ارائه نمی‌دهد.

بعد هم مرحوم صدر در تاریخ ما بعد الظهور از همین منابع نقل می‌کند. ما هم در کتاب نشانه هایی از دولت موعود از همین منابع نقل و رد کردیم. مرحوم حر عاملی در کتابشان الايقاظ می-فرماید: روایات زیادی داریم که امام ؑ

شهید می‌شوند؛ در حالی که ما یک روایت هم پیدا نکردیم. بله در کتاب فتن ابن حماد نقل می‌کند که حضرت در درگیری با اروپائی‌ها (روم) همراه با دو هزار نفر از فرماندهانشان شهید می‌شوند؛ ولی این مهدی، آن مهدی‌ای که ما منتظر او هستیم، نیست. او کسی است که گیتی را پر از عدل و داد می‌کند و حاکمیت یک دین و یک مذهب (دین اسلام و مذهب آل محمد) را بر پا می‌کند.

۳. امام زمان \square را چه کسی غسل، کفن و دفن می‌کند؟

مبنای ما در بحث طهارت این بود که "الامام لا یغسله الا الامام، الصدیق لا یغسله الا الصدیق" و نظر اکثر فقها نیز همین است. طبق این نظر، امام را چه کسی غسل، کفن و دفن می‌کند. دو سه روایت بیان می‌کند که امام حسین \square . اما باز هم مشکل حل نمی‌شود؛ چون باز هم سؤال پیش می‌آید: چه کسی امام حسین \square را غسل می‌دهد؟ ائمه \square که تا آخر نیستند؛ بالاخره باید از این دنیا بروند. این اشکال دفع نمی‌شود.

به نظر ما این روایت مشکل را حل می‌کند. چون نظر ما این است که امام زمان \square تا آخر دنیا هستند و این هیچ منافات با رجعت ائمه \square ندارد. پیامبر \square و ائمه \square برمی‌گردند؛ ولی لازمه رجوع و بازگشت این نیست که تشکیل حکومت بدهند. چون حکومت برقرار است. برگشت آنان یا برای حکومت یا برای تشریفات یا امر دیگری است؛ که حقیقت آن را

ما نمی‌دانیم. مدت حکومت امام زمان ﷑ تا
چهل روز قبل از قیامت، که از دنیا می-
روند، می‌باشد.

بر فرض که بدن ایشان بماند و غسل، کفن و
دفن نشوند؛ چه مشکلی هست؟ اشکالی نیست.
چون امام تا زمان تکلیف هستند. زمان
تکلیف که تمام شد، آقا رحلت می‌کنند.
دوران رحلت ایشان دیگر دوران تکلیف نیست
که سؤال شود چه کسی ایشان را غسل می‌دهد.
الحجة قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق
تا زمانی که هستند، زمان تکلیف هست. وقتی
که رحلت کردند، دیگر تکلیف برداشته شده
است.

جلسه پانزدهم - ۹۴/۹/۲

(ب) منابع روایت نهم:

منابع دست اولی این روایت را نقل می-کنند:

۱. محاسن، برقی، ج ۳۳۶
۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن فروخ صفار، ص ۴۸۴
۳. کمال الدین، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۲۹
۴. دلائل الإمامة، محمد بن رستم طبری، ص ۴۳۳

چهار منبع اصلی از قدما این روایت را نقل می‌کنند و به نظر ما خود نقل قدما و کثرت نقل در کتاب های آنان، دلیل بر اعتبار و اعتنای به این روایت است.

۵. حلیة الأبرار، سید هاشم بحرانی (قرن ۱۲)، ج ۵، ص ۴۱۹، از کمال الدین و در جای دیگر از محاسن و در صفحه ۴۲۱ از دلائل الإمامة نقل می‌کند.

۶. برهان، سید هاشم بحرانی، ج ۱، ص ۵۶۴، ج ۵، از محاسن برقی و دلائل الإمامة، با یک اختلاف مختصر و در همین صفحه حدیث ۷، همان نص دلائل الإمامة. و می‌نویسد: **فی کتاب مناقب فاطمه** (ظاهرا این کتاب دو اسم دارد: یکی دلائل الإمامة و دیگری مناقب فاطمه است.) ++

۷. نوادر الاخبار، مرحوم فیض، ج ۱۰، ص ۱۱۶، از محاسن نقل می‌کند.

۸. بحار الانوار، مرحوم مجلسی، ج ۶، ص ۱۸ و ج ۲۳، ص ۴۱، از کمال الدین، ج ۲۳، از

بصائر، ج ۲۳، ص ۴۲، از محاسن برقی
 ایشان این روایت را در ج ۵۱ تا ۵۳ که
 ابواب مختص به امام زمان ؑ می‌باشد،
 نیاوردند. در باب مربوط به معاد آوردند و
 در ج ۲۳ که مربوط به امامت عامه می‌باشد،
 آوردند (از جلد ۲۳ تا ۲۷ امامت عامه و از
 ۲۷ به بعد امامت خاصه می‌باشد). چون ظاهر
 روایت ارتباط به قیام قیامت و عدم قبول
 توبه در آن زمان دارد و ارتباطی با دوران
 مهدویت ندارد. عدم قبول توبه در این
 روایت مربوط به زمان برداشته شدن حجت
 است. یعنی زمانی که مقدمات قیامت است و
 عالم، عالم تکلیف نیست؛ لذا ربطی به بحث
 ما ندارد. بر خلاف روایات قبل، که مفاد آن
 عدم قبول توبه در زمان ظهور است.

۹. معجم احادیث الامام المهدي ؑ، ج ۷،

ص ۱۶۳

(ج بررسی سندی:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكِيمٍ عَنِ ابْنِ الْمُسَلَّبِيِّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنِ
 أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ؑ قَالَ

۱. علی بن حکم

نظر مرحوم خویی:

من أصحاب الجواد ؑ، أنه متحد مع علي

بن الحکم بن الزبیر.^۱

ایشان از اصحاب امام جواد ؑ است و با

علی بن حکم بن زبیر متحد است. نزدیک ۱۵۰۰

۱. معجم رجال الحديث، خوئی، ج ۱۱، ص ۳۸۲

روایت از ایشان در کتب اربعه با عنوان علی بن حکم نقل شده است. توثیق خاص ندارد، ولی به نظر ما همین کثرت روایت کفایت می‌کند. البته به نظر می‌رسد به قرینه الراوی عنه و الذی روی عنهم ایشان همان علی بن حکم می‌باشد.

آقای خوئی می‌فرماید: ایشان با علی بن حکم انباری و علی بن حکم ابن زبیر مشترک و متحد است.

به هر حال توثیق خاصی برای ایشان نیافتیم؛ ولی همان کثرت روایت کافی است. بله اگر علی بن حکم که به این عنوان مطلق آمده همان ابن زبیر باشد، شیخ طوسی در رجال ایشان را توثیق کرده و فرموده‌اند: **ثقة جلیل القدر؛** لذا توثیق خاص دارد.

۲. ربیع بن محمد مسلمی

نظر مرحوم ابن داوود:

ایشان را در قسم اول آورده؛ یعنی جزو ثقات است. ولی ما ندیدیم کسی از قدما ایشان را توثیق کرده باشد.

نظر علامه حلی:

ایشان اصلاً او را ذکر نکرده است؛ چون توثیق خاص ندارد. لذا یک تأملی نسبت به ایشان هست.

نظر مرحوم مامقانی:

و فی التعلیقة للمولی الوحید: **إنّ روایة جماعة من الأصحاب مثل العباس بن عامر.. و غیره یشیر إلى الاعتماد علیه. و یؤیّده روایة ابن الولید، و علی بن الحسن، عنه. كما لا یخفی علی المطلع علی حالهما. انتهى.**

و أقول: ما ذكره قدس سرّه متين، و بذلك-
بعد استفادة كونه إماميا من ظاهر كلام
الشيخ و النجاشي رحمهما الله -يندرج الرجل
في الممدوحين، و حديثه في الحسان. فلا وجه
لما في الوجيزة من إهماله و إدراجه في
المجاهيل^١.

ظاهرا نظر مرحوم مامقاني بر حسن بودن
ایشان است، دليل خاص نداريم تنها نقل
بزرگان از ایشان اشاره دارد بر اين که
این آقا مورد اعتماد است و نقل روایت ابن
الوليد از ایشان در حالی که ابن ولید از
هر کس نقل نمی‌کند و نقل علی بن حسن بن
فضال، و همین موارد کفایت می‌کند.

آقای مامقانی که به توثيق خاص دست
نیافتند، به همین حرف مرحوم وحید اعتماد
می‌کند و می‌فرماید: حرف متين و محکمی است.
ما استفاده می‌کنيم ایشان امامی و مندرج
در ممدوحين امامی است. ممدوح از لحاظ
اصطلاح روایت او حسن است. پس ایشان حسن
است و حدیث او هم جزو احادیث حسن است و
وجهی برای مجهول قرار دادن ایشان توسط
علامه مجلسی نیست.

همچنين مرحوم مامقانی در جای دیگر می-
فرماید: ایشان اصل دارد چون اصل دارد ما
می‌توانيم ایشان را جزو افراد حسن قرار
دهيم.^٢

آيا کسی که اصل داشته باشد می‌توان حکم

١ . تنقيح المقال، ج ٢٧، ص ١٥٩

٢ . تنقيح المقال، ج ٢، ص ١٨٢

به ثقه بودن او کرد؟ اينکه به صرف اصل داشتن حکم به حسن بودن کنيم؛ اين مطلب را قبول نداريم.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

لايبعد الحكم على المترجم بالحسن لمجموع القرائن التي تستفاد من مجموع ما ذكر.

خيلي نتوانستيم اين شخص را تزكيه كنيم؛ همين دو سه مورد بود.

اين اشكال مي‌تواند مطرح باشد كه ابن وليد كه از ايشان نقل کرده، شايد قرائن ديگري داشته است. نقل ابن وليد اعم است از وثاقت ايشان يا اعتبار اين شخص. ممكن است دلائل ديگر داشته كه به دست ما نرسیده است. ايشان حسن است.

نظر آقای خوئی:

ايشان هم متعرض او نشدند. تنها اينکه پنج روايت در كتب اربعه دارد؛ و مي‌فرمايد: ربيع مسلي است، نه مسلمي. پس ايشان توثيق خاص ندارد.^۱

نتيجه:

اين شخص هم ظاهرا مشكل داشته باشد و نتوانيم او را توثيق نماييم. از لحاظ علمي سند را بررسي كرديم؛ ولي اين متن را قبول داريم. متن اين روايت قوي است؛ بخصوص در صدر متن كه «زمين از حجت خالي نمي‌ماند» روايات متعدد هم به همين مضمون داريم و دنباله آن هم اقتباس از آيه است

۱. معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۱۷۰

و مشکلی هم ظاهراً نداشته باشد؛

جلسه شانزدهم - ۹۴/۹/۲۲

نقد سخن بعضی از معاصران:

ظاهراً بعضی از معاصران^۱ این روایات را به عنوان اصل مسلم گرفته و عدم پذیرش توبه را تایید می‌کنند. حاصل حرفشان این است که بالاخره حاکمی که تابع عقیده و مبداش می‌باشد، برای اینکه بتواند عقیده خودش را پیاده کند باید موانع را برطرف کند، و هرکه را احتمال مخالفت می‌دهد باید ریشه‌کن کند و تعارف و ملایمت با مخالف و عدم مواخذه او، سازگار با اعمال و تطبیق عقیده حاکم حق نیست. زیرا حاکم را حق می‌دانند مخالفین او، مخالف حق هستند و مجرم هستند لذا مجرمین حق حیات ندارند و باید فوراً به سزای عملشان برسند.

بعد می‌فرمایند بر این اساس "یبدا سبب عدم قبول توبه التائب". بر این اساس است که معلوم می‌شود که چرا امام زمان^ع توبه را قبول نمی‌کند. از این عبارت ایشان معلوم می‌شود که این فاضل معاصر گویا اصل عدم پذیرش توبه در دوران امام زمان^ع را پذیرفته و در مقام توجیه است و می‌گوید:

"فان الشخص المرمس بالانحراف و المعتاد علی العصیان و علی عباده شهواته و تقدیم مصالحه لا تكون نوبته حقیقی ابدا و ان شعر هو وقتیا بذلک".

چنین شخصی که در انحراف غوطه‌ور است و

۱ - مرحوم صدر، تاریخ ما بعد الظهور، ج ۳

معتاد به معصیت است و دین و عبادتش شهوتش است و چنین خمیرمایه و ذاتی دارد و همیشه مصالح خودش را مقدم می‌کند، چنین شخصی توبه اش حقیقی نیست و مقبول نیست، اگرچه خودش احساس کند توبه کرده است. بعد می‌فرماید:

"وان كانت الشریعة تحکم بکونه انسانا صالحا بالظاهر غیر ان المطلوب بعد الظهور وجود الانسان العادل فی الواقع لا العادل فی الظاهر و التوبه و خاصه فی الخوف لا تغیر واقع الانسان من الناحیه النفسیه و الفکریه بل یدقی هو الانسان المعتاد فیزل قدمه فی اول اثر".

اگرچه در شرع توبه ظاهری مقبول است، اما این برای دوران حکم به ظاهر است یعنی دوران قبل امام زمان^ع، ولی دوران حضرت، دوران حکم به واقع است لذا توبه ظاهری مقبول نیست و مطلوب در زمان حضرت، انسان عادل واقعی است نه عادل ظاهری و توبه مخصوصا توبه شخصی که چاره ای غیر از آن ندارد و از روی خوف باشد، واقع و درون و تفکرات او را تغییر نمی‌دهد، بلکه همان انسان قبلی است، و در اولین لغزشگاه قدمش می‌لغزد و برمی‌گردد. کانه ایشان می‌فرماید توبه‌ای در کار نیست و سالبه به انتفاء موضوع است.

در ادامه می‌فرماید:

"اذا لابد من رفض توبته و الاستغناء عن وجوده. حال که توبه ایشان توبه نیست لذا توبه مورد قبول نیست و نیازی به او

نیست".

حاصل حرف ایشان این است که ایشان اصل عدم قبول توبه را پذیرفته زیرا اینها توبه واقعی نمی‌کنند و ظاهری است، لکن توبه ظاهری مقبول نیست.

اینکه واقعا در زمان امام زمان^ع توبه پذیرفته نمی‌شود جای بحث دارد و از روایاتی که نقل کردیم برخی صراحت در این داشت که عدم پذیرش توبه بعد از برداشته شدن حجت است یعنی بعد از شهادت امام^ع، که دوران قیامت است و معلوم است که قیامت توبه کسی پذیرفته نیست بلکه موقع حسابرسی است و پشیمانی فایده‌ای ندارد.

برداشت اهل سنت از این آیه:

ظاهرا آنها هم "یوم لا ینفع نفسا ایمانها" را تفسیر به روز قیامت کرده‌اند. چند روایت را در ذیل می‌آوریم.

یکی از مهمترین تفاسیر اهل سنت تفسیر جامع البیان طبری^۱ است، که ذهبی بسیار از آن تمجید می‌کند.^۲

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَقُولُ جَل ثناؤه: هل ينظرون هؤلاء العادلون بر بهم الأوثان و الأصنام، إلا أن تأتيهم الملائكة بالموت فتقبض أرواحهم، أو أن يأتيهم ربك

۱ - البتة ما در صداقت و نقل مطالب و امانت ایشان، مخصوصا در تاریخشان، بحث داریم.

۲ - سیر اعلام النبلا، ج ۱۳، ص ۵۲۲، ترجمه: عبد الله بن احمد بن حنبل

يا محمد بين خلقه في موقف القيامة أو
يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَقُولُ: أَوْ أَنْ يَأْتِيهِمْ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ؛ وَ ذَلِكَ فِيمَا قَالَ أَهْلُ
التَّأْوِيلِ: طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا. ذَكَرَ مِنْ
قَالَ مِنْ أَهْلِ التَّأْوِيلِ ذَلِكَ.^١

می‌گوید: علمای تأویل منظور از بعض آیات
ربک را طلوع خورشید از مغرب بیان
کرده‌اند. وقتی خورشید از مغرب طلوع کرد
توبه پذیرفته نیست؛ زیرا مقدمه قیامت
است. سپس روایاتی را که برخی از آنها به
پیامبرؐ منتهی نمی‌شود، می‌آورد:

روایت ۱

ثَنَا أَبُو حذيفة، قال: ثنا شبل، عن ابن
أبي نجيح، عن مجاهد: إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ
الْمَلَائِكَةُ يَقُولُ: عِنْدَ الْمَوْتِ حِينَ تَوْفَاهُمْ، أَوْ
يَأْتِي رَبِّكَ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَوْ يَأْتِي بَعْضُ
آيَاتِ رَبِّكَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا.

روایت ۲

حدثنا محمد بن عبد الأعلى، قال: ثنا
محمد بن ثور، عن معمر، عن قتادة: إِلَّا أَنْ
تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالْمَوْتِ، أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ، أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ قَالَ: آيَةٌ
مَوْجِبَةٌ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، أَوْ مَا شَاءَ
اللَّهُ.

روایت ۳

حدثنا بشر، قال: ثنا يزيد، قال: ثنا
سعيد، عن قتادة، قوله: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ
تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَقُولُ: بِالْمَوْتِ، أَوْ يَأْتِي

۱. تفسیر جامع البیان، ج ۸، ص ۷۰

رَبُّكَ وَ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ.

روایت ۴

حدثني محمد بن الحسين، قال: ثنا أحمد بن المفضل، قال: ثنا أسباط، عن السدي، هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ الْمَوْتِ، أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَقُولُ: طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا.

روایت ۵

حدثنا ابن وكيع و ابن حميد، قالوا: ثنا جرير، عن منصور، عن أبي الضحى، عن مسروق، قال: قال عبد الله في قوله: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ قال: يصبحون و الشمس و القمر من هنا من قبل المغرب كالبعيرين القرينين. زاد ابن حميد في حديثه: فذلك حين لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً و قال: كالبعيرين المقتربين.

می‌گوید چشم باز می‌کنند و می‌بینند ماه و خورشید در کنار یکدیگر از مغرب سر بر می‌آورند، و آن وقتی است که دیگر ایمان کسی که قبلاً ایمان نیاورده است، نافع نیست.

روایت ۶

حدثنا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال:

۱ - ظاهراً عبدالله بن عمرو عاص است، که روایات او از اسراییلیات است. این شخص بعد از فتح شام یک شتر از کتابهای اسراییلیات را باز کرد و به عنوان روایت نقل کرد.

ثني حجاج، عن ابن جريج^١، قوله: هَلْ يَنْظُرُونَ
أَلَا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ تَقْبِضُ الْأَنْفُسَ بِالْمَوْتِ،
أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَوْ يَأْتِي بَعْضُ
آيَاتِ رَبِّكَ.

القول في تأويل قوله تعالى: يَوْمَ يَأْتِي
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
آمَدَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا
يقول تعالى ذكره: يوم يأتي بعض آيات ربك،
لا ينفع من كان قبل ذلك مشركا بالله أن يؤمن
بعد مجيء تلك الآية. وقيل: إن تلك الآية
التي أخبر الله جل ثناؤه أن الكافر لا ينفعه
إيمانه عند مجيئها: طلوع الشمس من
مغربها.

ایشان هم تاکید بر این دارد که منظور
از بعض آیات همان طلوع خورشید از مغرب
است.

روایت ٧

حدثني عيسى بن عثمان الرملي، قال: ثنا
يحيى بن عيسى، عن ابن أبي ليلى، عن عطية،
عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى
الله عليه و سلم: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا
يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا قَالَ: " طلوع الشمس من
مغربها".

روایت ٨

حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا أبي، عن ابن
أبي ليلى، عن عطية، عن أبي سعيد، عن

١ - المتفق على وثاقته؛ نزد اهل سنت اتفاق بر
وثاقت ایشان است. جالب اینکه وقتی از امام صادق
راجع به ازدواج موقت پرسیدند، امام فرمودند: سل
ابن جريج! ایشان عامی بود و ازدواج موقت را قبول
داشت و خودش بین ٧٠ تا ٩٠ همسر موقت داشت!

النبی صلی الله علیه و سلم، مثله. حدثنا ابن وکیع، قال: ثنا محمد بن فضیل، و جریر عن عمارة، عن أبي زرعة، عن أبي هريرة^۱، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: " لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها " قال: " فإذا رآها الناس آمن من عليها، فتلك حين لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل، أو كسبت في إيمانها خيرا ".

وقتی مردم ببینند خورشید از مغرب طلوع کرد، همه ایمان می آورند که البته چنین ایمانی فایده ای ندارد.

روایت^۹

حدثنا عبد الحميد بن بيان اليشكري و إسحاق بن شاهين، قالوا: أخبرنا خالد بن عبد الله الطحان، عن يونس، عن إبراهيم التيمي، عن أبيه، عن أبي ذر، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم يوما: " أ تدرُونَ أين تذهب هذه الشمس؟ " قالوا: الله و رسوله أعلم. قال: " إنها تذهب إلى مستقرها تحت العرش، فتخر ساجدة، فلا تزال كذلك حتى يقال لها ارتفعي من حيث شئت، فتصبح طالعة من مطلعها. ثم تجري إلى أن تنتهي إلى مستقر لها تحت العرش، فتخر ساجدة، فلا تزال كذلك حتى يقال لها ارتفعي من حيث شئت فتصبح

۱ - ایشان اکثراً در روایت دارد و مدت مصاحبت او با پیامبر ﷺ با تعداد روایات هم سنخ نیست. کمتر از سه سال با پیامبر ﷺ بوده و حدود ۴۰۰ روایت از ایشان نقل می‌کند. در حالی که امیرالمومنین ﷺ از ولادت در دامن پیامبر ﷺ بوده تا رحلت ایشان؛ که حدوداً ۳۰ سال می‌شود؛ و بخاری از ایشان ۲۰ روایت نقل می‌کند و مجموع روایات امیرالمومنین ﷺ در کتب اهل سنت به پانصد روایت نمی‌رسد.

طالعة من مطلعها. ثم تجري لا يذكر الناس
منها شيئا، حتى تنتهي فتخر ساجدة في
مستقر لها تحت العرش، فيصبح الناس لا
يذكرون منها شيئا، فيقال لها: اطلعي من
مغربك فتصبح طالعة من مغربها". قال رسول
الله صلى الله عليه و سلم: "أ تدرّون أي يوم
ذلك؟" قالوا: الله و رسوله أعلم، قال: "ذاك
يوم لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من
قبل، أو كسبت في إيمانها خيرا".

پیامبر ﷺ می‌فرمایند: زمانی می‌آید که به
خورشید گفته می‌شود از مغرب طلوع کند، بعد
سوال کردند میدانید آن چه زمانی است؟ آن
روزی است که ایمان کسانی که قبلا ایمان
نیآورده باشند، نافع نیست.

روایت ۱۰

حدثنا أبو كريب، قال: ثنا عبید الله، عن
إسرائيل، عن عاصم، عن زر، عن صفوان بن
عسال، قال: ثنا رسول الله صلى الله عليه و
سلم: "إن من قبل مغرب الشمس بابا مفتوحا
للتوبة حتى تطلع الشمس من نحوه، فإذا
طلعت الشمس من نحوه. لم ينفع نفسا
إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في
إيمانها خيرا".

پیامبر ﷺ: در مغرب دری است که
مفتوح است برای توبه تا زمانی که خورشید
از مغرب طلوع کند، در این هنگام ایمان
کسانی که قبلا ایمان نیآورده باشند، نافع
نیست.

روایت ۱۱

حدثني محمد بن عمار، قال: ثنا سهل بن
عامر، قال: ثنا مالك، عن عاصم بن أبي

النجود، عن زربن حبيش، عن صفوان بن عسال،
أنه قال: "إن بالمغرب بابا مفتوحا للتوبة
مسيرة سبعين عاما، فإذا طلعت الشمس من
مغربها، لم يذفع نفسا إيمانها لم تكن
آمنت من قبل، أو كسبت في إيمانها خيرا".

روايت ١٢

حدثنا أبو كريب، قال: ثنا ابن فضيل، عن
عمارة بن القعقاع، عن أبي زرعة، عن أبي
هريرة، قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و
سلم يقول: "لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس
من مغربها، فإذا طلعت و رآها الناس آمن
من عليها، فذلك حين لا ينفع نفسا إيمانها
لم تكن آمنت من قبل".

جلسه هفدهم - ۹۴/۹/۲۳

ادامه روایات تفسیر جامع البیان طبری:

روایت ۱۳

حدثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبد الرزاق، قال: أخبرنا إسرائيل، قال: أخبرني أشعث بن أبي الشعثاء، عن أبيه أبي الشعثاء، عن ابن مسعود، في قوله: لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ قَالَ: لا تزال التوبة مبسوطة ما لم تطلع الشمس من مغربها.

ابن مسعود^۱ می‌گوید: در توبه تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع نکند باز است.

روایت ۱۴

حدثني محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عيسى، عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد، في قول الله: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ قَالَ: طلوع الشمس من مغربها.

روایت ۱۵

حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا أبي، عن سفیان، عن منصور، عن عامر، عن عائشة، قالت: إذا خرج أول الآيات طرحت الأقلام، وحبست الحفظة، وشهدت الأجساد على الأعمال.

عائشه نقل می‌کند که اولین آیه‌ای که ظاهر شد، قلم‌های مامور به نوشتن کنار گذاشته می‌شود و رقیب و عتید از کارشان دست می‌کشند و بدن‌ها بر اعمال شهادت می‌دهد. که اینها قبل از قیامت اتفاق

۱ - از نظر ما ایشان مورد تایید نیست ، ظاهرا فقط مرحوم مامقانی تلاش می‌کنند ایشان را تزکیه کند، ولی معمولا ایشان را نمی‌پذیرند.

می افتد.

روایت ۱۶

حدثنا أبو كريب، قال: ثنا ابن فضيل، عن أبيه، عن أبي حازم، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: و ثلاث إذا خرج لا ينفخ نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيرا: طلوع الشمس من مغربها، و الدجال، و دابة الأرض".
پیامبر ﷺ فرمودند: سه چیز است که اگر ظاهر شود ایمان کسی نافع نیست؛ طلوع خورشید از مغرب، دجال و دابۀ الارض.

روایت ۱۷

حدثنا ابن وكيع، قال: ثنا جعفر بن عون، عن المسعودي، عن القاسم، قال: قال عبد الله: التوبة معروضة على ابن آدم إن قبلها ما لم تخرج إحدى ثلاث: ما لم تطلع الشمس من مغربها، أو الدابة، أو فتح يأجوج و مأجوج.

عبدالله که ظاهرا فرزندان عمرو عاص است میگوید: توبه بر فرزندان آدم عرضه شد، اگر قابلیت قبول داشته باشند؛ تا زمانی که یکی از این سه ظاهر نشده باشد: طلوع شمس از مغرب، دابة و خروج يأجوج و مأجوج.
روایات متعددی هم به این مضمون از مسروق از عبدالله بن مسعود آورده است.

۱ - در روایات خاصه کمتر به دجال پرداخته شده؛ چون جزو علامات نیست. اما در کتب عامه به دجال خیلی پرداخته شده و بعضا گزاف گویی شده. که برخی احتمال می دهند از بارشتر عبدالله باشد.

توضیحی راجع به مسروق:

تستری از مرحوم مامقانی نقل می‌کند: که کشی از فضل بن شاذان در ارتباط با حال زهاد ثمانیه که یکی از آنها مسروق است نقل می‌کند که: مسروق مأمور جمع آوری مالیات از طرف معاویه بود و با همین کار از دنیا رفت. آقای شوستری می‌فرماید مرحوم طبری امامی در کتاب المسرق می‌فرماید مسروق و مره همدانی با ولایت و امیرالمومنین مشکل داشتند و حاضر نشدند در رکاب حضرت حاضر شوند و نه تنها لبیک نگفتند بلکه خرجا الی قزوین و همین آقایی که زیر بار ولایت نرفت، فرمانده سواره نظام ابن زیاد شد! ولایت معاویه و ابن زیاد را می‌پذیرد ولی ولایت من کنت مولاه فهذا علی مولاه را نمی‌پذیرد و در همان کار زورگیری و گرفتن مالیات از دنیا رفت و وصیت می‌کند که در مقابر یهود دفن شود! بعد تعلیلی برای این وصیتش می‌آورد که عذر بدتر از گناه است: مرا با یهود دفن کنید زیرا می‌خواهم روز قیامت فقط من باشم که از بین آنها ایمان به خدا و رسول داشته باشم و محشور می‌شود! خب نوش جاناش؛ کنار یهود که محل نزول عذاب است.

طبری در تاریخش می‌گوید ایشان جزو کسانی بود که مردم را تشویق می‌کرد برای یاری خلیفه سوم با این تعبیر: انھضوا الی خلیفتکم و عصمہ امرکم!

ثعلبی در کشف و بیان راجع به ایشان ذیل آیه لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما

می‌گوید: مسروق در جنگ صفین بین دو صف ایستاد و این آیه را می‌خواند؛ یعنی از جبهه مخالف تعبیر به نفس! می‌کرد، جبهه‌ای که امیرالمومنین راجع به آنها می‌فرمود قاتلوا بقیة الاحزاب و المشرکین، قاتلوا الذین یقولون کذب الله و رسوله و نحن نقول صدق الله و رسوله. مرحوم شوشتری می‌فرماید همین رسوایی برای او کافی است که از کشتن منافقین تعبیر به قتل نفس می‌کند.

همچنین یکی از همسران پیامبر^ﷺ ایشان را تبنی کرده است؛ یعنی فرزند خودش قرار داده است. و این امر برای اثبات زاویه داشتن با حضرت امیر بس است، هرکس با مولا مشکل داشت، بعضی‌ها او را به طرف خودشان جذب می‌کردند. کان مسروق و اسود یفرطان فی سب علی^ﷺ! نعوذ بالله افراط در سب علی^ﷺ می‌کردند، البته او آخر عمرش بر علی بن ابیطالب^ﷺ درود می‌فرستاد که می‌گویند به خاطر حدیثی که از عایشه در جریان جنگ با خوارج شنید که خوارج شر الخلق و الخلیقه هستند و بهترین بندگان آنها را می‌کشند. برخی می‌خواهند حسن ایشان را اثبات کنند از اینکه در جنگ با خوارج در کنار امیرمومنان^ﷺ بوده است! واقعا جای تعجب دارد؛ چون احدی از مسلمین نسبت با جنگ با خوارج نظر مخالف ندارد حتی شجره ملعونه اموی. (طبری در جلد ۵ می‌گوید: هیچ اختلافی بین محققین و علما نیست که منظور از شجره ملعونه در قرآن بنی امیه است.)

جاحظ می‌گوید حتی یک نفر از فقهای اهل سنت را هم سراغ نداریم که جنگ با خوارج را حلال نداند. حال آیا شرکت در این جنگ دلیل بر حسن او است یا اینکه مرحوم شوشتری می‌فرماید شرکت ایشان در جنگ خوارج غیر معلوم است. و علت تسمیه او به مسروق این است که در کودکی او را ربودند و پس از مدتی پیدا شد!^۱

بیان علامه طباطبایی^۲ ذیل آیه ۱۵۸ سوره انعام

الآیات متصلة بما قبلها و هي تتضمن تهديد من استنكف من المشركين عن الصراط المستقيم و تفرق شيعة، و تبرئة النبي ص من المفرقين دينهم، و وعدا حسنا لمن جاء بالحسنة و إنجازا للجزاء.

این آیات متصل به آیات قبل است و متضمن تهدید کسانی است که استنکاف از پذیرش اسلام کردند، و از پذیرش صراط مستقیم تکبر ورزیدند، و به دنبال جریان‌ات انحرافی خودشان بودند و پیامبر هم از این مشرکین اظهار بیزاری کرده است.

اینجا علامه^۲ به نکته خوبی اشاره کرده‌اند:

و يكون المراد بإتيان الرب هو يوم اللقاء و هو الانكشاف التام لآية التوحيد بحيث لا يبقى عليه ستر كما هو شأن يوم القيامة المختص بانكشاف الغطاء، و المصحح لإطلاق الإتيان على ذلك هو الظهور بعد

۱ - قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۵۱

الخفاء و الحضور بعد الغيبة جل شأنه عن الاتصاف بصفات الأجسام .

در مقابل مجسمه که برای خدا جسم قائلند و به ظاهر آیات اخذ می‌کنند ایشان می‌فرماید: مراد از اتیان الرب این است که واضح‌ترین دلیل بر وحدانیت خداوند برای مردم کشف می‌شود به نحوی که جای هیچ تامل و مخفی بودن نمی‌ماند کما اینکه شان قیامت این است که يوم تبلى السرائر است و آنقدر دلایل توحید در آنروز روشن است که می‌توان گفت خدا می‌آید.

و ربما يقال: إن المراد إتيان أمر الرب وقد مر نظيره في قوله تعالى: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ»^۱ في الجزء الثاني من الكتاب. و يكون المراد بإتيان بعض آيات الرب إتيان آية تلازم تبديل نشأة الحياة عليهم بحيث لا سبيل إلى العود إلى فسحة الاختيار كآية الموت التي تبديل نشأة العمل نشأة الجزاء البرزخي.

بعضی‌ها یک امر در تقدیر گرفته‌اند و در این صورت مراد از آیات ربک، یک دلیل و نشانه ای است که این ملازم با تبدیل این دنیا به دنیا و عالم دیگری است و آن آیه، موت است.

أو تلازم استقرار ملكة الكفر و الجحود في نفوسهم استقرارا لا يمكنهم معه الإذعان بالتوحيد و الإقبال بقلوبهم إلى الحق إلا

۱ . البقرة : ۲۱۰

ما كان بلسانهم خوفا من شمول السخط و العذاب كما ربما دل عليه قوله تعالى: «وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»^١

این هم احتمال سوم برای این آیه از جانب علامه است. منتها شاهد ما اینجا است: قوله تعالى: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» إلى آخر الآية، يشرح خاصة يوم ظهور هذه الآيات، و هي في الحقيقة خاصة نفس الآيات و هي أن الإيمان لا يذفع نفسا لم تؤمن قبل ذلك اليوم إيمان طوع و اختيار أو آمنت قبله و لم تكن كسبت في إيمانها خيرا و لم تعمل صالحا بل انهمكت في السيئات و المعاصي إذ لا توبة لمثل هذا الإنسان، قال تعالى: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ»^٢

اگر این آیات مورد بحث ظاهر شد و کسی ایمان آورد دیگر ایمان او نافع نیست در حالی که قبل از ظهور این آیات و طوعا ایمان نیآورده بود.

فالنفس التي لم تؤمن من قبل إيمان طوع و رضى أو آمنت بالله و كذبت بآيات الله و لم تعتن بشيء من شرائع الله و استرسلت في المعاصي الموبقة و لم تكتسب شيئا من صالح العمل فيما كان عليها ذلك ثم شاهدت البأس

١ . النمل: ٨٢

٢ . النساء: ١٨

الإلهي فحملها الاضطراب إلى الإيمان لترد به
بأس الله تعالى لم ينفعها ذلك، و لم يرد
عنها بأسا و لا يرد بأسه عن القوم
المجرمين.^١

پس کسی که ایمان نیاورده باشد و عمل
صلح انجام نداده باشد و الان که حالت
اضطراب به وجود آمده و بالاجبار برای دور
کردن سخط و عذاب الهی ایمان آورد، ایمانش
فایده ای ندارد و مقبول نیست.

دقت کنید که مرحوم علامه هیچ بحثی از
دوران ظهور نکردند و ربطی ندادند، بعدا
مباحث روایی را نقل می‌کنند:

روایت^١

عن زرارة و حمزان و محمد بن مسلم عن
أبي جعفر و أبي عبد الله □: في قوله: «يَوْمٌ
يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا»
قال: طلوع الشمس من المغرب و خروج الدابة
و الدخان، و الرجل يكون مصرا و لم يعمل
عمل الإيمان- ثم تجيء الآيات فلا ينفعه
إيمانه.

اولین روایت که می‌آورند روایتی است که
زراره و حمزان و محمد بن مسلم از امام
باقر و صادق نقل می‌کنند: منظور از یوم
یاتی... طلوع خورشید از مغرب و خروج
الدابه و دخان است و کسی که همیشه اصرار
بر گناه داشته باشد، توبه او قبول نیست.

روایت^٢

عن أبي بصير عن أحدهما □: في قوله: «أَوْ

١ . الميزان في تفسير القرآن ، ج ٧ ، ص ٣٨٦

كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا» قَالَ: الْمُؤْمِنُ الْعَاصِي حَالَتْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ إِيْمَانِهِ - كَثْرَةُ ذُنُوبِهِ وَ قَلَّةُ حَسَنَاتِهِ - فَلَمْ يَكْسِبْ فِي إِيْمَانِهِ خَيْرًا.

مومنی که از پیروان مکتب اهل بیت است ولی عاصی است و کثرت گناهان بین این شخص و ایمان او حائل شده در آن روز از ایمانش سودی نمی‌برد.

روایت ۳

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □: فِي قَوْلِهِ: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» الْآيَةَ - قَالَ: إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا - فَكُلُّ مَنْ آمَنَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَا يَنْفَعُهُ إِيْمَانُهُ.

هرکس در روز طلوع شمس از مغرب ایمان بیاورد، ایمان او فایده‌ای ندارد. ایشان چند روایت هم از عامه نقل می‌کنند.

حرف آخر علامه □:

أقول: و الظاهر أن الرواية من قبيل الجري و كذا ما تقدم من الروايات و يمكن أن يكون من التفسير، و كيف كان فهو يوم تظهر فيه البطشة الإلهية التي تلجئ الناس إلى الإيمان و لا ينفعهم. و قد ورد طلوع الشمس من مغربها في أحاديث كثيرة جدا من طرق الشيعة عن أئمة أهل البيت □ و من طرق أهل السنة عن جمع من الصحابة كأبي سعيد الخدري و ابن مسعود و أبي هريرة و عبد الله بن عمر و حذيفة و أبي ذر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن أبي أوفى و صفوان بن عسال و أنس و عبد الرحمن بن عوف و معاوية و أبي

**أمامة و عائشة و غيرهم و إن اختلفت في
مضامينها اختلفا فاحشا .**

ظاهر این روایات این است که من باب
مثال هستند. پس این یوم چه زمانی است؟
روزی است که قدرت الهی ظاهر می‌شود و مردم
ناچارند ایمان بیاورند، که روایات زیادی
از خاصه و عامه می‌گویند روزی است که
خورشید از مغرب طلوع می‌کند.

نتیجه:

کلمه «یومی» که در آیه مورد بحث است،
همان مقدمات قیامت و ظهور قدرت باری
تعالی است که یکی از آنها طلوع شمس از
مغرب است. و این که این روز را بر ایام
ظهور حمل کنیم خلاف است مگر برای افرادی
مثل ابلیس که واقعا معاند و مصر بر کفر
باشند. ظاهرا پذیرش توبه برای افراد
معمولی در دوران ظهور مسلم است.
والحمد لله رب العالمین